

عصر سلوکی

رضاشاه کبیر چلوکی اول

یادداشتی پیرامون این کتاب

تا امروز تاریخ پر افتخار سلطنت اعلیحضرت رضاشاه
کبیر و سالهای پیش از سلطنت سر دودمان پهلوی را بسیاری
از نویسندگان ایرانی و مورخان ایران دوست خارجی بصورتی
ارزنده نوشته و یادگار گذارده اند ، اما آنچه در تهیه این
کتاب مورد نظر بوده تطبیق رویدادها با مجموعه ای از
عکسهای گردآوری شده آن دوره است که وقایع را گویاتر
از نظر خواننده بگذرانند ، از این رو کوشش شده است که
در بیان تاریخ حقیقت و امانت حفظ شود .

با آنکه سلیقه ها در نویسندگی و ذوقها در تنظیم هر
مجموعه متفاوت است امید میرود شیوه این کتاب مقبول طبع
خوانندگان بویژه صاحب نظران واقع گردد .

در اینجا وزارت اطلاعات از زحمات آقای دانش نوبخت
در تألیف این کتاب اظهار قدردانی مینماید .

آبان ماه ۱۳۴۶

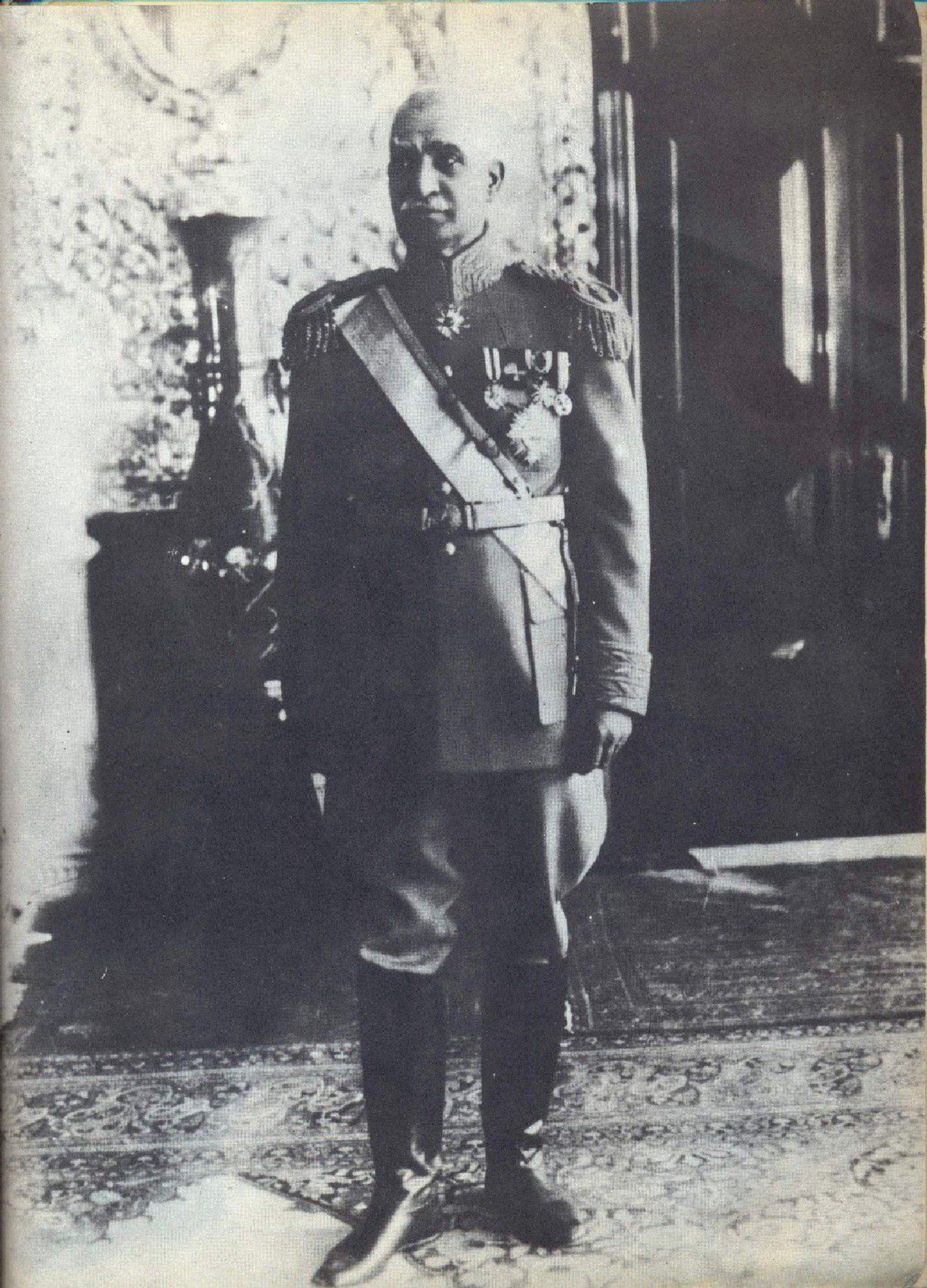
عصر پیلوی

جلد یکم : رضا شاه کبیر پیلوی اول

نخستین سخن از شاهنشاه آریامهر

پدرم مارا بجای فرار از تمدن جهانی که مالا بکنامی
ایران فتهی میشد بجهان باختر و تمدن آن توجه داد
و او بود که ایرانیان را بدوره جدید حیات ملی
راهبری نمود و انقلابی که پدرم احیاء کرد
سلطنت دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی
ایران را بمسئولیتهای تازه ای متوجه ساخت.





عصر پهلوی

فلسفه تاریخ برای هند و عبرت گرفتن از کار پشیمانان است و ما هر چه بیشتر از سرگذشت آنها آگاه باشیم از کمراهی بیشتر میزیم و به پیروزی نزدیکتر می‌شویم و لازمه آن دانستن تاریخ زمان پیوسته با است که امروز آثار آن در همه ارکان اجتماعی چشم می‌خورد.

آن گروه از مردمی که در عصر رضا شاه کبیر گام به جرعه وجود نهاده و یاس از او بدینا آمده اند که چه از سرگذشت بنیانگذار ایران نوین کم و بیش آگاهند ولی هنوز بسیاری از مردم نسل معاصر نمیدانند چگونه عصر پهلوی پدیدار گشت و چگونه ضرورت زمان خوانسار پیدایش رضا شاه پهلوی بود؟ او چه کرد و چه راههای دشواری را برای سرفرازی وطنش پیود و در طول حیات خود چه درهائی به نسل های آینده آموخت؟ همه این پرسش ها منسب تدوین این تاریخ شده و این مجموعه منصوص را بوجود آورده است و برای آنکه حق سخن بهتر ادا بشود سخنی رسا تر از شاه شاه آریا مهر می‌آوریم. امیدوارم این شرح موجب شود که ملت ایران و علاقمندان باین آب و خاک خصوصاً طبقه جوان ببرد بزرگی که زندگانی خود را بیدریغ و خفت سعادت و پیشرفت و رفاه هموطنان خود کرده است اندیشیده و شیوه پسندیده او را در علاقه و خدمت بوطن و مردم سرشوق قرار دهند و انجام وظیفه را از او بیاموزند و بدانند که وظیفه مردمی و مردانگی آنها اقتضا دارد که ترس و بیم را متهور شهادت و شکار داشته و حق و حقیقت را بجانشین نادستی و باطل کنند از خصائل ناپسند و ذاتم اخلاقی بپرورند از قبلی و تن آسائی شرمگین باشند و کار شرافتمندانه را هدف و وسیله افتخار خود قرار دهند و این نکته را اینکه دریابند که کار و خدمت بزرگترین زینت روحانی آدمی و موجب سرفرازی اوست ...»

سایه‌ای از سالهای سپری شده

عصر بی خبری

* از نیمه دوم قرن هیجدهم تحول اروپا اوج گرفت و ملل پیدار جهان ازدور و نزدیک کوشیدند بیش و کم با دنیای نوپیش بروند تا با کاروان تمدن جهان هماهنگ گردند. از این قرن قدرت صنعت پی در پی فواصل را از میان برداشت و پیشرفت علوم، طرز تفکر و اندیشه مردم خواستار ترقی را عوض کرد.

اقتصاد رونق بیشتر گرفت و هرچه فکرها روشن تر شد، سیاست اقتصادی، صورتی تازه تر پیدا کرد. ممالک اروپائی که در قاره های دیگر «مستملکه» داشتند ناچار در قرن نوزدهم عنوان آن را به «مستمره» دادند. هرچه احتیاج اروپا بمواد خام بیشتر میشد و کشفیات و اختراعات افزایش مییافت، دلالتان کمپانیهای بزرگ با حمایت و ارشاد دولت ها برای تحصیل امتیازات از اروپا بسوی آسیا و آفریقا و دیگر قاره ها روی می آوردند و هر جا منافع بیشتر و ذخیره های فراوان ترمی یافتند برای انجام معامله باندازه قدرت درک صاحبان آن منابع از ارزش واقعی آن، وارد مذاکره میشدند و گاه با تطمیع افراد سودجو امتیازات گران بهائی را به ثمن بخش بدست می آوردند و بقول مورخان دام استعمار میگسترده. هر مملکتی بیدار بود با هوشیاری معامله میکرد و هر کشوری در خواب غفلت بسر میبرد ثروتش به یغما میرفت، در این هنگام ایران هم «عصر بی خبری» را بسر میبرد زیرا از نیمه دوم قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم که دنیای دیگر با سرعتی برق آسا پیش میرفت ایران بیدار نبود و حکومت وقت امتیازات سیاسی و اقتصادی فراوان در مقابل دریافت مبالغ ناچیزی با اروپائیان میداد!

دوره امتیازات

* شاهنشاه آریامهر در کتاب «مأموریت برای وطن» پیرامون امتیازاتی که در این ادوار داده شده اینطور مینویسند:

«... ما بیش از پیش فدای رقابت روس و انگلیس شدیم و باید گفت که در این مورد تقصیر از خود ما بود. پادشاهان قاجار برای تأمین هزینه های مسرفانه دربار امتیازات متعدد بازرگانی به خارجیان دادند.

یکی از عجیب ترین امتیازاتی که داده شد امتیازی بود که سلطان وقت در سال ۱۲۵۰ به بارون — ژولیوس دورویتر که به تبعیت دولت انگلیس درآمده بود داد. بموجب این امتیاز بارون دورویتر حق انحصاری کشیدن راه آهن و تراموای رادر ایران بمدت هفتاد سال تحصیل نمود و ضمناً در مورد راه و امور مربوط با بیاباری و معادن و کارخانه ها و خطوط تلگراف و جمع آوری حقوق گمرکی نیز اختیارات مخصوصی بدست آورد. اما طغیان افکار عمومی از یکطرف و فشار روسها از طرف دیگر شاه را بلفوآن مجبور ساخت. شاه برای اینکه از دورویتر دلجوئی کرده باشد بوی اجازه داد با سرمایه انگلیسها بانکی تاسیس شود...»

مرزهای باز

در طول يك قرن و نیم حکومت قاجار ، بیش از يك سوم خاک های ایران و مناطق گران بهای آن از دست رفت و از سر زمین های پهناور ما تنها (۱۶۴۴۰۰۰ کیلومتر مربع) باقی ماند که حدود و ثغوری هم نداشت و دروازه های آن باز بود.

مناطق نفوذ بیگانه

* هنگامیکه ناپلئون بناپارت در اروپا سرگرم کشور گشائی بود در نظر داشت پس از فتح روسیه بسوی هندوستان لشکر کشی کند و مستعمره زرخیز انگلیس را بگیرد ولی سرانجام در سرمای روسیه شکست خورد و بفرانسه بازگشت.

* کشمکش های دول اروپا برای پیشرفت در قاره های دیگر با چشم داشت صاحبان صنایع و کمپانی های اروپا بمعادن پر ثروت مانتقارن یافت و سرزمین ایران را منطقه ی رقابت و نقطه اصطکاک منافع دو کشور زورمند آنروز ساخت و کار رقابت روس و انگلیس بجائی رسید که بین خودشان قرارداد بستند که ایران را به سه منطقه نفوذ تقسیم کنند که شمال ایران منطقه ی روس و جنوب ایران منطقه ی انگلیس باشد و حریم بین شمال و جنوب خط فاصلی از شرق تا غرب محسوب گردد و طهران در آن خط قرار گرفته باشد ولی دیری نپائید که تصمیم گرفتند قرارداد مذکور را علنی کنند و دولت ایران را هم وادار بامضای این قرار گردانند ، بدینصورت که در مناطق نفوذ طرفین هیچ يك حق تحصیل امتیاز نداشته باشند و فقط شهر تهران که دولت ایران در آن قرارداد بیطرف باشد! مواد این قرارداد تنگین بوسیله دولت عاقد قرارداد آماده شده بود که موج خشم و نفرت ملت ایران ، آنرا بناچار مسکوت گذارد ولی عملاً این مناطق تحت نفوذ بودو در سراسر ایران مردان وطن خواهی را که بایگانان کوچکترین مخالفتی ابراز میداشتند ازمیان میبردند ، چنانکه قزاقهای روس در شمال ایران مخالفان را میگرفتند و رسماً در شهرها بدار میزدند و یکبار هم شهر مشهد و گنبد امام هشتم علی ابن موسی الرضا را بتوپ بستند و در جنوب ایران هم پلیس جنوب ، مخالفان خود را باترور و یا کشتن پنهانی بوسیله ی دیگری و تکفیر صاحبان نفوذ و گاه با حبس و تبعید به هندوستان از میان برمیداشتند.

اوضاع ایالات و ولایات

* هر ایالت یا ولایت بزرگی «تبول» يك والی و یا حکمران بود ، بدین معنا که یکی از همان رجال عصر تاريك بآدادن پیشکشهای فراوان بعنوان «فرمانروا» یا «والی» باعده ای قراول و یساول از طهران بایالت فارس یا ایالت خراسان یا کرمان و یا دیگر ایالات عازم میشد و از بدو ورود بوسیله «نسقچی» ها که مأمورین جلب و حبس و زجر و شکنجه و چوب زدن ، بودند بجان و مال و ناموس مردم شهرها و روستاها میافتادند و هر چه میخواست میکردند.

امنیت

* اولین شرط بقای يك مملکت امنیت است و آن وظیفه ی دولت است که امنیت بوجود بیاورد . تا امنیت نباشد هیچکس آسایش ندارد و وقتی آسایش و امنیت نباشد کسب و کار و تجارت و صنعت و کشاورزی وجود نخواهد داشت و سراسر يك مملکت ناامن را خاکستر فقر می پوشاند.

حاشیه‌ای در متن

«پیرامون ایلات و عشایر»

* در اینجا ذکر این حقیقت ضرورت دارد که ایلات و عشایر ایران مرز داران این مرز و بوم بوده‌اند، هر وقت دولت مرکزی نیرومند بوده و بادرستی بر مملکت تسلط داشته ایلات و عشایر نیز فرمانبردار بوده و دوشادوش نیروهای دیگر در پیکارها و مصافها، رشادتها از خود نشان داده، جان‌بازها کرده‌اند، اما هر وقت دولت مرکزی ضعیف شده و ورشته‌ی نظام مملکت از هم گسیخته ایلات و عشایر هم مانند دیگر سازمانهای مملکتی درهم ریخته و موجبات ناامنی را فراهم ساخته‌اند.

بدیهی است وقتی مرکز مملکت و دولت هر کشوری خود نادرست باشد تقابلیش در سراسر آن مملکت بیشتر آشکار می‌گردد و سرانجام تحریکات داخلی و خارجی برای بهره‌برداری‌های سیاسی و اقتصادی اثری زشت از خود میگذارد.

ناامنی راهها

* مناطق بیلاق و قشلاق ایلات زیر نفوذ خوانین بود که افرادشان در طول راهها پراکنده و براهزنی می‌پرداختند.

خوانین به نسبت نفوذ و قدرت خود به فرمانروایان و والی‌ها و حکام مقرری می‌دادند و یا خودشان مستقیماً با فرستادن پیش‌کش‌های زیاد از طهران، لقب و عنوان می‌گرفتند و «خود مختار» بودند.

* ایلات و عشایر را نیز در جنوب و شمال، شرق و غرب بیگانگان مسلح می‌کردند و هر گاه می‌خواستند دولت مرکزی را تهدید کنند آنها را بیایگی‌گری و ادار می‌ساختند.

در آذربایجان

● با آنکه در دوره قاجاریه همیشه ولیمهد فرمانروای آذربایجان بود باز هم این استان پیوسته در آتش ناامنی می‌سوخت چنانکه در این دوره هم از دامنه‌ی «آارات»، تا رشته «زاگروس» و از کناره «ارس» تا ساحل سفید رود را ایلات و عشایر گوناگون آن استان ناامن ساخته بودند و بیش از همه برخی از قبائل کرد و آشوری و شاهسون ب مردم بی‌نوا ستم روا می‌داشتند. (۱)

* بلای بزرگ در آذربایجان «اسماعیل آقاسیمیتقو» رئیس ایل شکاک بود که سراسر آن استان از غارت و آدمکشی و راهزنی او در امان نبود، مخصوصاً شهرهای غربی چون ماکو و ارومیه و خوی و سلماس منطقه‌ی خود مختاری او بود (۲) و اسف‌بارتر آنکه گاه هم مأموران و نمایندگان مرکز در ایالات و ولایات خود شریک دزد و رقیق قافله بودند چنانکه «لاهورتی» حکمران تبریز که از صاحب‌منصبان ژاندارم بود به متجاسران پیوست و با بیگانگان مرتبط شد.

در مازندران

* امیر مؤید سوادکوهی و دیگر سرکردگانی چون ساعدالدوله و احسان‌اله‌خان آن استان را سخت ناامن ساخته بودند.

(۱) نام پیشین سفیدرود «قرل‌اوزن» بود

(۲) نام‌های «ارومیه» به رضاییه و «سلماس» به شاپور برگردانده شد.

در گیلان

* «سید جلال چمنی» از يك سو و «میرزا كوچك خان جنگلی» از سوی دیگر حکومتی خود مختار داشتند و با گرفتن اسلحه و كمك از اجانب كار را بجائی رسانیده بودند كه در مرزهای جنگل هر تازه واردی باید جواز عبور از نماینده میرزا كوچك خان داشته باشد. حتی در تهران مسافران گیلان از نماینده او «جواز عبور» تحصیل میکردند تا وقتی بمرز جنگل میرسند بتوانند بگذرند و گرنه مجبور بمراجعت میشدند! و میرزا كوچك خان و یارانش سالهای دراز در گیلان و طوالتش بكمك بیگانگان یاغی گری میکردند و گیلان را از ایران مجزا ساخته بودند.

در گرگان دشت

* در گرگان یا باصطلاح دیروز «استرآباد» و «ترکمن صحرا» و گنبد کاوس نا امنی را تا خراسان کشیده بودند و بیش از همه ایلات یموت و کولان توحش عصر مغولان را بیاد میآوردند.

در خراسان

* برخی از هزاره‌ای‌ها از يكسو و قبائلی از زعفرانلویا از سوی دیگر و بطور کلی نیمی از ترکمن‌ها تا سیستان و روی نوار مرزی آن استان وسیله نا امنی بودند و پیوسته مسافران و زوار خراسان گرفتار آن راهزنان میشدند.

بلوچستان

* بلوچستان و نواحی سیستان هم با خود مختاری سردار محمد خان بلوچ نا امن بود.

کرمان

* کرمان هم گاه از جانب بلوچ‌ها و گاه از سوی ایلات فارس مورد دستبرد و یغما واقع میشد و طوایف كوچك محلی نیز از كومه‌های مكران تا دریای عمان را آنقدر چا پیده بودند كه دیگر جائی برای سكونت باقی نمانده بود!

در فارس

* از اواسط کرمان در شرق، تا آنسوی بهبهان و کهکیلویه در غرب بر اثر وجود بعضی طوایف، چون ایلات عرب خمسه و باصری و شیبانی در شمال و ایلات قشقایی با قبایل زیاد آن مانند کشکولی و دره شوری و شش بلوکی و نمدی و فارسی مدان (۱) در جنوب و همچنین بعضی از طوایف و سرکردگان دشتستان و تنکستان و چهارراهی، ها تا خلیج فارس و نیز پاره‌ای از عشایر ممسنی و بویراحمدی در مغرب تا خوزستان و لرستان و منتهی الیه پشتکوه سراسر همه نا امن و نابسامان بود و دست بیگانه بطور آشکار و علنی در آن کار میکرد و این ایلات و عشایر هنگام بیلاق و قشلاق تا زیر دروازه اصفهان با ایلات بختیاری گاه در تماس دوستانه و گاه در بر خوردهای خصمانه بودند.

(۱) ایلات عرب: خمسه، باصری، شیبانی و نیز ایلات ترك قشقایی مجموعاً از عشایری هستند كه از هفتصد سال پیش كوچ داده شده و در سرزمین فارس مسكن یافته‌اند، اما ایلات دیگری چون بویر احمدی و ممسنی و نیز دشتی‌ها و تنگستانی‌ها از طوایف مختلف لر و از بومیهای آن مرز و بوم هستند.

خوزستان

* در خوزستان آن استان کهن سال ایران شیخ خزعل بندر خرمشهر و آبادان را در اختیار داشت و در شمال از «دشت میشان» تادامنه‌ی کوه‌های شمالی سراسر ناامن بودند.

لرستان و کردستان

* غرب ایران هم مانند جنوب ایران سخت ناامن بود. سقز و پانه و گروس منطقه‌ی تاخت و تاز شخصی بنام «سیدطه» بود و مریوانی‌ها و سیدطه‌ها با «اسماعیل آقا سمیتقو» رابطه داشتند و بوسیله‌ی او اسلحه از بیگانه میگرفتند.

کلباغی‌ها تاحومه «سنندج» را زیر تسلط داشتند و بر کردستان «سردار رشید» خودمختار بود و او هم اسلحه و کمک را بوسیله «اسماعیل آقا سمیتقو» میگرفت.

از «کرمانشاه» تاما و رای مرزهای غربی ایران، منطقه‌ی بایاجانی‌ها و سنجایی‌ها بود.

«صحنه و کنگاور» از توابع کرمانشاه، قلمرو طوایف «چواری» و «کاکاوند» بود.

«نهادند و توپسرکان و ملایر» را هم طایفه‌ی «حسنوند» که از الوار هستند ناامن ساخته بودند.

«از «بروجرد» تا قم منطقه‌ی تاخت و تاز پاره‌ای از «پیرانوند» ها و «سگوند» ها که نیز از

لرها بودند قرار داشت.

از «فریدن» اصفهان تا خوانسار و گلپایگان و حومه بروجرد و طوایف «ذلفی» و «خواجهمکویی»

که از «چهارلنگ‌ها» و بختیاری بودند در تسلط خود داشتند.

اصفهان و مرکز ایران

از کنار دشت خوزستان تا اصفهان زیر نفوذ ایلات بختیاری بود و در ساوه و قم و کاشان «نایب حسین کاشی» و پسرش «ماشاله‌خان» گردنه‌های راه تهران را می‌بستند و مردم از ستمشان آسودگی نداشتند.

حومه تهران

* حومه تهران را هم طوایف مختلفی که از میان پاره‌ای ایلات شمالی و جنوبی مانند شاهسون‌ها و خلج‌ها که تخته قاپو شده بودند ناامن می‌کردند.

* در آن سالهای سیاه نقطه‌ای از ایران نبود که در آنجا ایلی یا قبیله‌ای یا خان و سرکرده‌ای سر

بسرکشی بر نداشته باشد و بارزیم خان خانی معنی در جان مردم تباہ روز باقی گذارده باشد.

امنیت شهرها

* در شهرها هر محله و گذری منطقه‌ی شرارت یکی از اوپاش بود که او یا با نسقچی‌ها بند و بست

داشت یا به‌ذی نفوذها باج میداد و یا با یکی از سفارتخانه‌ها و قونسولخانه‌ها رفت و آمد برقرار کرده بود.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که دیگر دختر یا زن یا بچه‌ای در گذر نبود و هنوز آسمان تاریک

نشده بود که کسی جرأت عبور از کوچه‌ای به کوچه‌ای دیگر را نداشت زیرا اوپاش و دزد های کوچه و

بازار در کمین ایستاده بودند.

* مردم شهرها وقتی میخواستند از شهری به شهری دیگر سفر کنند باید در کاروانسراها مدتی اقامت نموده و قافله‌ای تشکیل بدهند و چند تن تفنگچی استخدام نمایند یا به راهبان‌های دولت که معروف به «قره سوران» بودند پولی بدهند تا با بیم و ترس که اغلب منجر به قتل و غارت میشد شاید جان سالم بدر برند، ولی اکثرهم همان تفنگچی‌ها و قره سوران‌ها شریک دزد و رقیب قافله بودند.

* تنها شهرها و شهرستانها ناامن نبودند بلکه از همه جا ناامن‌تر طهران پایتخت مملکت بود. در آن ایام خیابان بزرگی که امروز در تهران معروف به خیابان «سعدی» است نامش «خیابان لختی» بود زیرا در این منطقه بیش از مناطق دیگر هر عابری را لخت میکردند، نه تنها شبها بلکه بعد از ظهر تا بستان‌های گرم هم که رفت و آمد کمتر بود همین وضع در گوشه و کنار شهر ادامه داشت!

بست نشستن!!

نه تنها هر مسجد و هر امامزاده و هر زیارتگاهی مرکز «بست» بود بلکه خانه‌ی هر ذی نفوذی و مدخل هر کنسولخانه یا سفارتخانه‌ای و حتی بیرونی خانه‌ی اشراف و اعیان و متنفذان پناهگاه بود و هر جنایتکاری خود را به آنجا میرسانید و بقول مردم آن زمان «بست مینشست» تا آن متنفذ از او حمایت کند و دوباره آزاد بگردد!

گوشه‌ای از زندگی در شهرها!

* شهرداری و بهداشت معنی و مفهومی نداشت، شهرها با کوچه‌های تنگ و تاریک فاقد همه‌ی وسائل بود و اگر يك خیابان نسبتاً پهن هم داشت در زمستان مملو از گل‌ولای بود و در تابستان بعلت عبور قوافل و درشکه گرد و غبار مانند قطعه‌ی ابری در فضا پخش میخورد، رئیس «بلدیه» یعنی «شهردار» مانند رئیس نظمیه یعنی «شهربان» افرادش پاره و بی‌لباس بودند.

شهرها هر روز دچار وبا و طاعون و امراضی میشدند که فرجامش مرگ دسته‌جمعی مردم بود و گاه اتفاق میافتاد که مردگان را در يك گودال بزرگ رویهم میانباشند و دفن میکردند.

* طبابت بوسیله افرادی که از پدرشان عنوان را وارث برده بودند صورت می‌گرفت یا عطار سر گذر مریضها را معالجه میکرد.

تقسیم آب در محلات مختلف شهر وضع ناگواری داشت بدین ترتیب که اهالی محل برای انبار کردن آب از آن جویهایی که منبع همه‌ی امراض بود بجان یکدیگر می‌افتادند و گاه کار نزاع در وسط شهر تهران برای آب نوشیدنی به جرح و قتل میکشید و هنوز دعوا ادامه داشت که آب قطع میشد.

* در مرغوبترین محلات شهر طویله‌های اسب و قاطر والاغ و شتر قرار داشت که صاحبان دستوران‌های آن زمان پشت دیوار یا مدخل آن دیگ آتش و پلو بازمی‌گذاشتند و بسته بانصاف و مروتشان هر چه میخواستند بمردم میخوراندند.

قوافل هم ساعت ورود و خروج معین داشتند و دروازه‌های شهرها را غروب آفتاب می‌بستند زیرا شهرها بوسیله برج‌ها و باروها یا بوسیله خندق‌های عمیق از صحرا جدا میشدند تا دزد ها نتوانند بشهر دستبرد بزنند، با وجود این هیچ شب هیچ کس با خیال آسوده نمیخفت.

* شهرها و روستاها سالی نهمه گرفتار قحط غلای میشدند و اکثر از گرسنگی می‌مردند، هر نانوائی برای خودش آسیائی خاص داشت و هر قصائی جلودکانش ذبح میکرد.

سطح زندگی عمومی آنقدر پائین و عقب مانده بود که یادآوری بیشتر اوضاع آندوره مایه تأثر بیشتر میشود.

معارف و فرهنگ چگونه بود ؟

* در سالهای سیاه قرن هیجدهم و نوزدهم و سال های نخستین قرن بیستم، درس خواندن و دانش آموختن در ایران خاص طبقه ی خواص و اختصاص بفرزندان اعیان و اشراف داشت آنهم بقدری که نامش را «کوره سواد» نهاده بودند، نه تحصیل کامل، اما بعد از انقلاب مشروطیت معدودی از میان طبقات مختلف مملکت برای تحصیل عازم اروپا شدند و در خانه های خود با کتاب سروکار پیدا کردند و اندك اندك آموختند.

* در اواخر سلطنت قاجار به وزارت معارف جای وزارت انطباعات را گرفت و مدرسه دارالفنون رونق یافت. در دو اطاق بالاخانه آن مدرسه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تشکیل شد که نامی بیش از معارف نداشت، مدرسه هم همان مکتب خانهای بود که کم و بیش رونق گرفته بود و اگر هم مدرسه بود معلم و کتاب و برنامه و بودجه کافی نداشت.

* در حوزه های علمیه هم که طلاب علوم دینی درس می خواندند مختار نبودند گام از دایره خود بیرون بگذارند ولی در میان همان طلاب افراد و عناصری بودند که پنهانی درس هایی غیر از برنامه خود می آموختند و کتاب هایی حاوی از علوم جدید می خواندند که بسیاری از نویسندگان و دانشمندان ما در پایان قرن نوزدهم از میان همین طبقه پدید آمدند که از احرار و آزادی خواهان بشمارند و بسیاری از آنها هم از راه عتبات به بیروت و استانبول و کشورهای فرانسه و انگلستان و آلمان رفتند و علوم نو آموختند و در بازگشت بوطن مایه بیداری ایرانیان شدند.

مالیه و پول

* چون امنیت نبود مردم مسکوکات طلا و نقره را بصورت دفینه در خانه پنهان می کردند و یا نزد صرافان بازار بامانت می سپردند و وقتی هم بانک شاهنشاهی بوسیله بازرگان انگلیسی تأسیس شد بانکهای دیگر هم بنا بر رقابت پیدا شدند ولی بطور کلی امنیت پولی وجود نداشت.

اسکناس این بانک در همه ی شهرهای ایران قابل خرج کردن نبود، مثلاً روی اسکناس نوشته شده بود و فقط در طهران ادا خواهد شد، و وقتی هم بیگانگان می خواستند وضع دولت را نابسامان سازند تا تقاضای نامشروعشان برآورده شود، بانک شاهنشاهی ایران (بانک انگلیس) و بانک استقراضی ایران (بانک روس) هر يك بصورتی کار داد و ستد را با عدم پرداخت فلج می کردند، زیرا نبض بازار یعنی بورس آن زمان در دست آنها بود و بعضی صرافان بازار هم کار گزار آنها بودند.

گمرکات

* دولت تشکیلاتی با اسم مالیه و گمرکات داشت اما وقتی شیرازه ی مملکتی از هم گسیخته باشد، کسی مالیات نمی دهد، از این رو همیشه خزانه مملکت تهی و پیوسته قرض بر قرض افزوده میگشت و ماهها و سالها میگذشت و بمأمورین دولت حقوق پرداخت نمیشد که بطور نمونه دادن آجر بجای حقوق از وقایع معروف است و احتیاجی بتکرار ندارد اما یاد آوری این نکته بد نیست که گمرک طهران شترهایی داشت و می خواست برای احتیاج مبرمی بفروش برساند ولی خریدار نبود و ناچار شترها را نزد بازرگانی گرو گذارده و میلی پول تهیه کردند تا بعد از محلی دیگر بپردازند.

* عاقبت آن شترها را بجای حقوق بطور دسته جمعی بمأموران دولت دادند تا خودشان بفروشند و بحساب حقوق معوقه بگذارند.

سخنی از چگونگی نیروهای مسلحه

* قوای ایران عبارت بود از عده‌ای قزاق که افسران روسی آنرا اداره میکردند .
* دولت عده‌ای هم سرباز اجیر کرده بود که بآتهی بودن خزانه مملکت پولی برای اداره آن نداشت و سربازهای ژنده و پاره با پای برهنه در کوچه‌های گردشگر فروشنده دوره گرد بودند و فقط از علامت نظام يك نشان شیر و خورشید بکلاه خود داشتند .
* برای نظم داخلی هم که باید در شهرها پلیس و در صحرا ها ژاندارم باشد وضع بدین منوال بود ولی قوای ژاندارم از دیگر نیروها وضعی بهتر داشت زیرا دولت های آنروز برای اداره ژاندارم افسران سوئدی و اتریشی را استخدام کرده بودند که آنها هم چون بودجه کافی نداشتند وضعیتشان رضایتبخش نبود .
* نیروی دیگری که هنگام لزوم گردآوری میشد، قوای چریک معروف به «سوار محلی» بود که از دشتها و کوهپایهها چه روستائی و چه عشیره‌ای با اسب و علیق و خرج خودشان بخدمت دولت میآمدند .

نوع اسلحه

* اسلحه دولت عبارت بود از مقداری تفنگهای دهان پر و چند توپ که از عهد نادر و دوره فتحعلیشاه باقی مانده بود و فقط برای ترساندن مردم شهرها مفید بود و قابل استفاده برای جنگ و دفاع نبود .
* اما در میان قبائل و عشایر جنوب تفنگهای انگلیسی و در میان عشایر شمال اسلحه و تفنگ های روسی پخش میشد ،
ژاندارمها هم تفنگ بلژیکی و فرانسوی داشتند که فرسوده و کهنه شده بود .

سرانجام سائهای سیاه

اگر بخواهیم دورنمای سائهای سپری شده را بیش از این نشان بدهیم سخن بدر از ما می کشد و شاید همین مختصر بعنوان فهرست برای کاوش بیشتر خواستاران آن کافی باشد و بی شك هنگامی که نسل معاصر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این سالها را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهد با صحنه هائی روبرو میشود که هر چه بیشتر کنجکاو بنماید بادر یغ و افسوس از خود میبرد : که چرا ملت ایران در خواب غفلت فرو رفته بود ؟ چرا فرصتهای بین المللی را از دست داد ؟ چرا حیات خود را در سراسیمگی اضمحلال تباه ساخت ؟ و در این حال بی اختیار ضرورت يك جنبش ملی و قیام يك مرد توانای ایرانی را احساس مینماید که ، بیاید و اساس فاسد را از بن براندازد و در تمام ارکان اجتماعی مملکت تحولی نجات بخش پدید آورد و سرانجام « مارا بجای قرار از تمدن جهانی که مالا بگمنامی ایران منتهی میشد بجهان باختر و تمدن آن توجه بدهد و ایرانیان را بدوره جدید حیات ملی راهبری نماید و انقلابی ایجاد کند که سلطنت دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران را بمسئولیت های تازه ای متوجه سازد . »
* این مرد توانا ، رضاخان فرمانده دیویزیون قزاق ، رضاخان سردار سپه ، رضاخان فرمانده کل قوا ، رضاخان وزیر جنگ ، رضاخان رئیس الوزراء ، رضاخان پهلوی رئیس حکومت موقتی و رضا شاه پهلوی شاهنشاه کبیر بود که در سپیده دهان سوم اسفندماه سال یک هزار و دو یست نود و نه با کودتای خود سر نوشت مملکت را تغییر داد و مسیر تاریخ ایران را عوض کرد که مورخان ، دوره او و اعقاب او را « عصر پهلوی » نام داده اند .

روزگار سرداران ایران



* رهبر کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی «رضاخان پهلوی» در بیست و چهارم اسفندماه سال یک هزار و دویست و پنجاه و شش شمسی در دامنه البرز و روستای «الاشت» از توابع سوادکوه پا بمرصه وجود نهاد.

* دو دماش همه سپاهی و اصلتش در تبار پهلوانان مازندران تا اسپهبدان پهلوی باقی است.

* او فرزند سرهنگ «عباسعلی خان پهلوی» است که پیشتر فرماندار سوادکوه و سپس فرمانده هنگ پادگان مازندران بود.

* سرهنگ عباسعلی خان پهلوی فرزند سرگرد مراد علی خان پهلوی بود که از نیز ایام حیات و دوره خدمت خود را در نظام و پادگان سوادکوه گذرانید و بسبب رشادت و شجاعتی که داشت بمعیت حسام السلطنه دولتشاه از طرف دولت مأمور جنگ هرات شد و روز نخستین جنگ در صف مقدم جبهه سیاه ایران بحملات سخت پرداخت و اولین افسری بود که در جبهه جنگ هرات در راه وطن شربت شهادت نوشید.

* هنوز بیش از چهل روز از ولادت فرزند سرهنگ عباسعلی خان نگذشته بود که پدرش بدرود زندگی گفت و مادرش به تربیت و پرورش او همت گماشت.

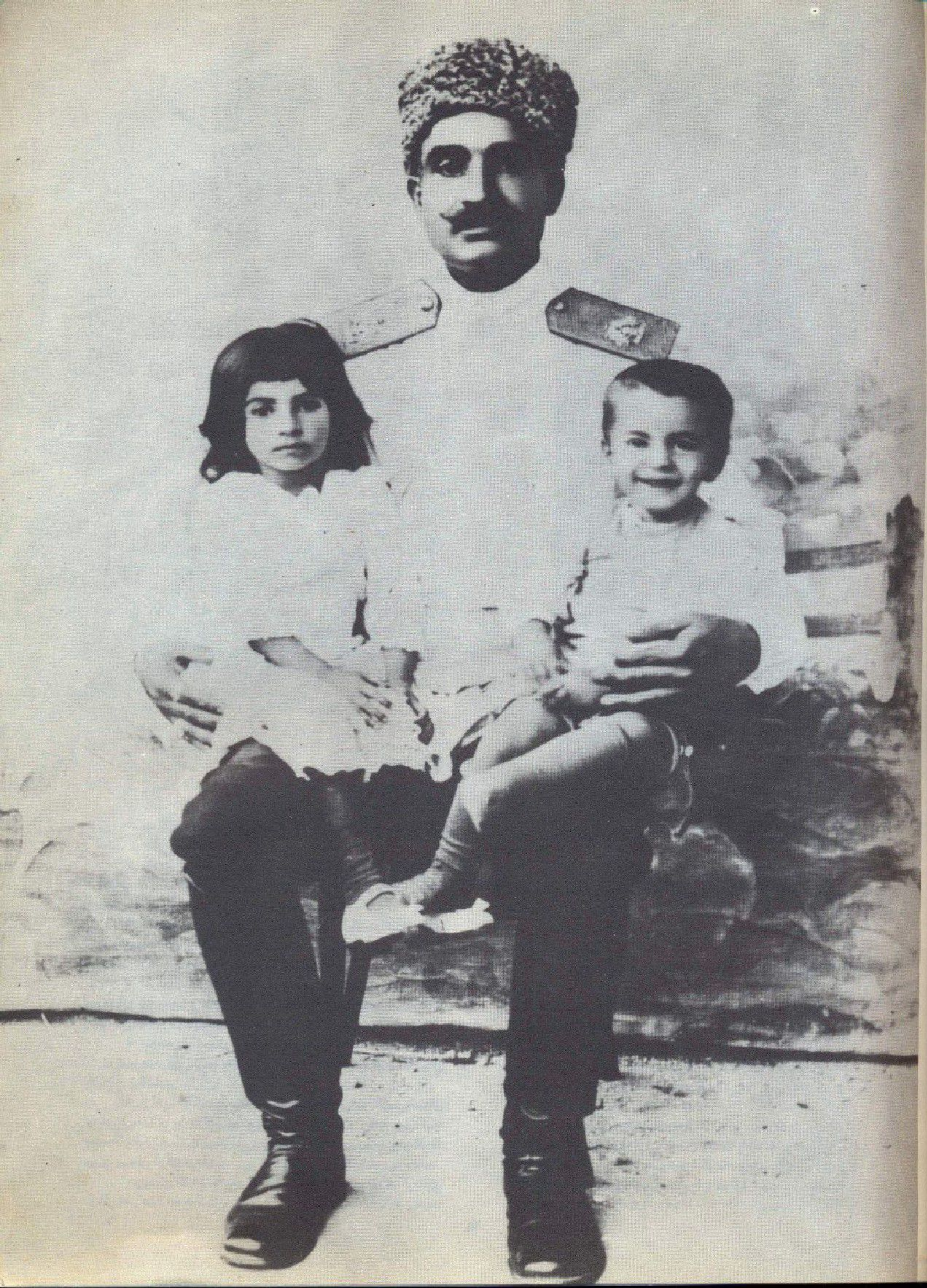
* در سال یک هزار و دویست و هفتاد که چهارده سال از عمرش میگذشت به پیروی از خوی نیاکانش و عشق بسپاهیگری وارد بریگاد قزاق شد و مراحل زندگی نظامی را از سربازی آغاز و تا سال ۱۲۹۴ که بدرجهی سرهنگی رسید شهرتش در شعاع خدمت و محیط مأموریتش بود.

سرزمین اسپهبدان و لقب پهلوانان پهلوی

* شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی و ساسانی به هر یک از «ساتراپها» یا استان های ایران فرمانروایانی از میان سپاهیان با عنوان «شاه» و لقب «پهلوی» که نیز از القاب شاهنشاهان باستانی ما بود انتخاب و می گماشتند و مملکت را چون «ایالات متحده» اداره میکردند و سنت بر آن بود که در مازندران پیوسته یکی از اسپهبدان شاهی داشته و گاه ولیعهد بدین مأموریت از سوی «شاه شاهان» یعنی شاهنشاه، بمازندران روانه میشده است و مرکز فرمانروائی شاه مازندران «شروین شهر» بوده که ما امروز بخشی از آن را «سوادکوه» مازندران می خوانیم. و آن ایالت یازدهم از بیست و دو ایالتی است که داریوش در تقسیمات «ساتراپ» ها آورده است و «هر دوت» مورخ یونانی می نویسد: ... تنها مالیات ساتراپ مازندران دویست (تالان زر) بوده است.

(هر تالان زر، هشت هزار و چهارصد و هفتاد و پنج تومان محسوب میشده است.)

* پس از هجوم «اعراب» شاهان مازندران در برابر مهاجمان ایستادگیها کردند و سالیان دراز جنگیدند و در شرق و غرب و جنوب تا نواحی گیلان و گرگان وری شهر را از مهاجمان پاک ساختند و چون دارای (درجهی سپهبدی) از عصر ساسانی بودند مورخان آنها را (اسپهبدان مازندران) یاد کردند و نیز اینها بودند که بامغولان جنگیدند و ترکها را بدرون خانهی خود راه ندادند.



سوکرائی او



* قامتش با شانه‌های پهن آنقدر بلند و رسا بود که پیوسته در میان همه از سینه به بالا نمایان میشد و همه در برابرش احساس کوچکی میکردند .

* سرش متناسب با پیکرش بزرگ و حکایت از مغزی متفکر مینمود .

* صورتش کشیده و چهره‌اش سوخته از آفتاب بود .

* موهای سرش همیشه بحالت سربازی ساده و بی آرایش ترتیب مییافت .

* پیشانی بلند ، ابروهایش پیوسته و بر بالای پیشانی ضربت جنگ بصورت خط شمشیر نقش بسته بود .

* چشمهایش درشت و نافذ و اثری معجزه آسا داشت که بهنگام مسرت سلامت نفس و مهربانی قلبی و عطوفت ذاتی از آن دیده میشد و بهنگام خشم هرگز کسی جرأت ایستادن و تکرستش را نداشت .

* سبیلهایش همیشه پهن و یکنواخت و هرگز تغییر نمییافت ، مگر آنکه در جوانی سیاه و در پیری سپید گشته بود .

* چانه‌اش باز نمدان ، گردنش افراشته ، بازوایش ورزیده و همیشه يك سرباز ساده بود .

* وقتی دستهایش را بکمر میآویخت و روی يك پا تکیه میکرد ، تصمیم میگرفت و بی درنگ دستور میداد .

* جرأت و شهامتش و بردباریش در مقابل رویدادها و حوادث بی نظیر بود .

* ساده و بی پیرایه میپوشید و جامه‌ی سربازی را دوست میداشت .

* بیشتر فکر میکرد و کمتر حرف میزد و هرگاه که دهان بسخن میگشود با آرامی تکلم مینمود .

* برای اخذ تصمیم دراموری که نیازمند شتاب نبود عجله نداشت و در کارهای ناگهانی تصمیم سریع میگرفت و برق آسا بکار میبست .

* چاره جو و دوراندیش و خوددار بود .

* بهمان نسبت که سخت گیر و خشن بود ، دارای چشم پوشی و گذشت و حلم و حوصله نیز بود .

* قدرت تشخیص و وسعت دید فوق العاده داشت . بایک نگاه تا اعماق قلب مخاطبش را میخواند و از طرز تکلم و گردش چشم او درك میکرد که راست میگوید یا خدعه میکند .

* حافظه‌ای قوی و حضور ذهنی خارق العاده داشت . هیچ قیافه و هیچ منظره و هیچ سابقه‌ای را از یاد نمیببرد و هرکس را بقدر مهری که باو ورزیده بود دوست میداشت و ارزش میگذاشت .

* افراد و اطرافیان که باو در روزهای سخت یاری کرده بودند از یاد نمیببرد مگر آنکه در حضورش خضوع میکردند و در قیابش خدعه مینمودند که سخت درد دل میگرفت .

* متفحص و کنجکاو بود و هرچه را نمیدانست بدون خود داری میپرسید و از هرچه میآموخت لذت میبرد و در این رامذره‌ای ملاحظه نداشت .

* متفحص و کنجکاو بود و هرچه را نمیدانست بدون خود داری میپرسید و از هرچه میآموخت لذت میبرد و در این رامذره‌ای ملاحظه نداشت .

* برای مملکت همیشه برنامه داشت و برای سلامتی خودش بهداشت ساده‌ای را در نظر داشت . ورزش او راه رفتن بود که همانحال فکر میکرد ، تصمیم میگرفت و مأمورین مربوطه را مورد پرسش قرار میداد .

* خردمند و موشکاف و تیز بین بود و هیچ نقطه کوچکی را از نظر دور نمیداشت .

* قدرت را برای حفظ مملکت و بقای امنیت و پیشرفت صنعت و تجارت و فلاح و تعمیم فرهنگ میخواست و ارتش را همیشه قویتر میداشت .

* عشق سرشار به پهن وزاد بومش داشت و مردان وطن پرست را احترام میگذاشت .

* با اجنبی از هر گروه ذاتاً دشمن بود و با هیچ بیگانه‌ای نمیجوشید .

* عاشق اصلاحات و ترقی و تعالی ایران بود و دلش میخواست که در عصر و زمان خودش ایران بآن آرزوهائی که داشت برسد .

* هر وقت عصایش را بعلامت اشاره نشان میداد هنگامی بود که میخواست يك نقطه را مرکز قرار بدهد و بشمار اندیشه‌اش آن محیط را آباد سازد زیرا عاشق آبادانی و عمران و زندگی نو بود .

* خانواده و فرزندان را خیلی دوست داشت و کسی که خانواده و فرزندی را خیلی دوست داشته باشد خانواده‌ی بزرگ و وطنش را بیشتر دوست دارد زیرا او با موهای سپید پدر بزرگ ملت ایران بود و امروز هم مردم ایران او را «پدر جاویدان ملت ایران» میخوانند .



سرلیپ رضاخان پهلوی با عده‌ای از افسران تحت فرماندهی خود یک‌روز پیش از کودتای ۱۲۹۹

مدارج ترقی او

• آنچه موجب شد که «رضاشاه کبیر» از سربازی تا درجه سرهنگی را با افتخار طی کند شهامت و رشادت او در جنگ‌های فراوانی بود که چه در مرزهای شمال و چه با اشرار و چه با دزدان در غرب و چه با بیگانگان از خود نشان داد. پایداری و سرسختی او موجب شد که دوباره از تهران مأمور همدان گردید و در آنجا بازم در جنگ با اشرار پیروز گشت و از همدان برای تشکیل «سازمان مسلسل قزاق‌خانه مرکز» دعوت شد و هنگامی که «بریکاد قزاق» سابق به «دیویزیون» تغییر وضع میداد قوای قزاق به قسمت‌های مستقل «آترپاد» منقسم گشت و از نظر شهامت و بصیرتی که داشت مجدداً بریاست آترپاد همدان و سپس بفرماندهی نیروی کرمانشاهان منصوب گردید.

آخرین تصمیم او

• در سال ۱۲۹۷ رضا خان بر اثر رشادت در فرماندهی کرمانشاهان و جنگ با متجاسران بدرجه سرتیپی نائل آمد و سپس بفرماندهی هنگ تهران انتخاب شد. • از آنجا که تجاوزات بیگانگان و نفوذشان در سراسر ایران بویژه در منطقه فرماندهی او پیوسته او را رنج میداد و هر وقت مشاهده میکرد بجای آنکه اوامر دولت مرکزی ایران برای سپاهیان از مرکز ایران برسد، این اوامر از خارج برای دیویزیون قزاق میرسد بر رنجش میافزود و سرانجام مصمم شد که باید فرماندهی همه نیروهای نظامی ایران را خود داشته باشد تا رژیم بیگانه را براندازد و این اندیشه را آنقدر در مفکره خود پرورش داد تا موفق به کودتای حوت ۱۲۹۹ گردید.

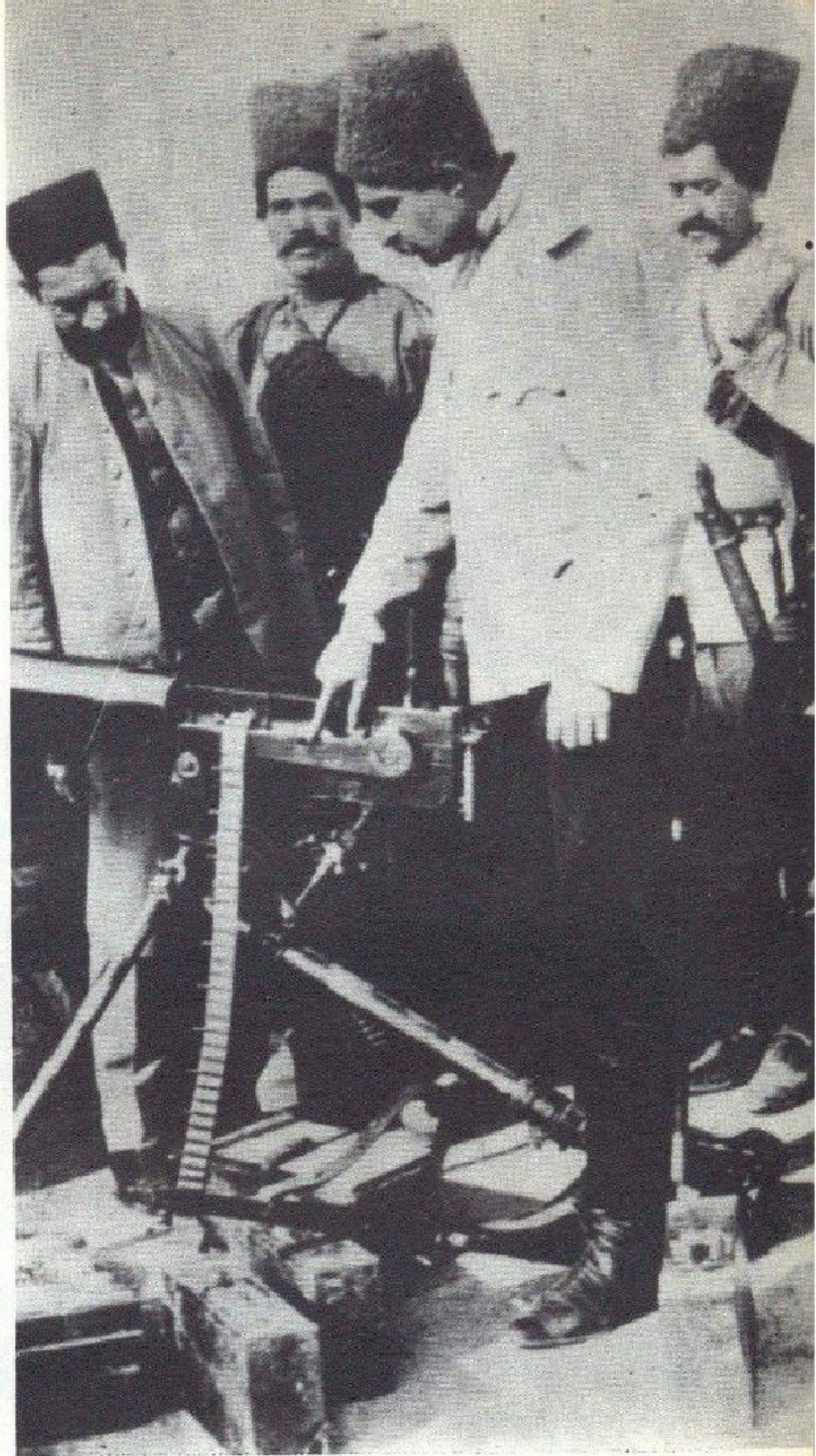
سخن رساتر

در اینجا باز هم رساتر از سخن شاهنشاه آریامهر سخنی نیست که بتواند این حقایق را آشکار و واضح نشان بدهد. در این باره شاهنشاه آریامهر در کتاب مأموریت برای وطنم چنین مینویسد:

* ... در سال ۱۲۹۸ - افسران روسی هنوز فرماندهی بریگاد قزاق ایرانی را عهده دار بودند. این افسران اسماً همه از روسهای سفید بودند ولی بعضی از آنها خود را به بلشویکها فروخته بودند و هنگامی که این بریگاد مأمور شد با قوای روس سرخ که استانهای شمالی را گرفته بودند به عملیات خصمانه مبادرت نماید افسران بلشویک آشکاراً بایران خیانت کردند. روحیه ناسیونالیزم پدرم وی را بطور قطع معتقد ساخت که ایران را باید از شر تمام افسران روسی بریگاد خلاصی داد.

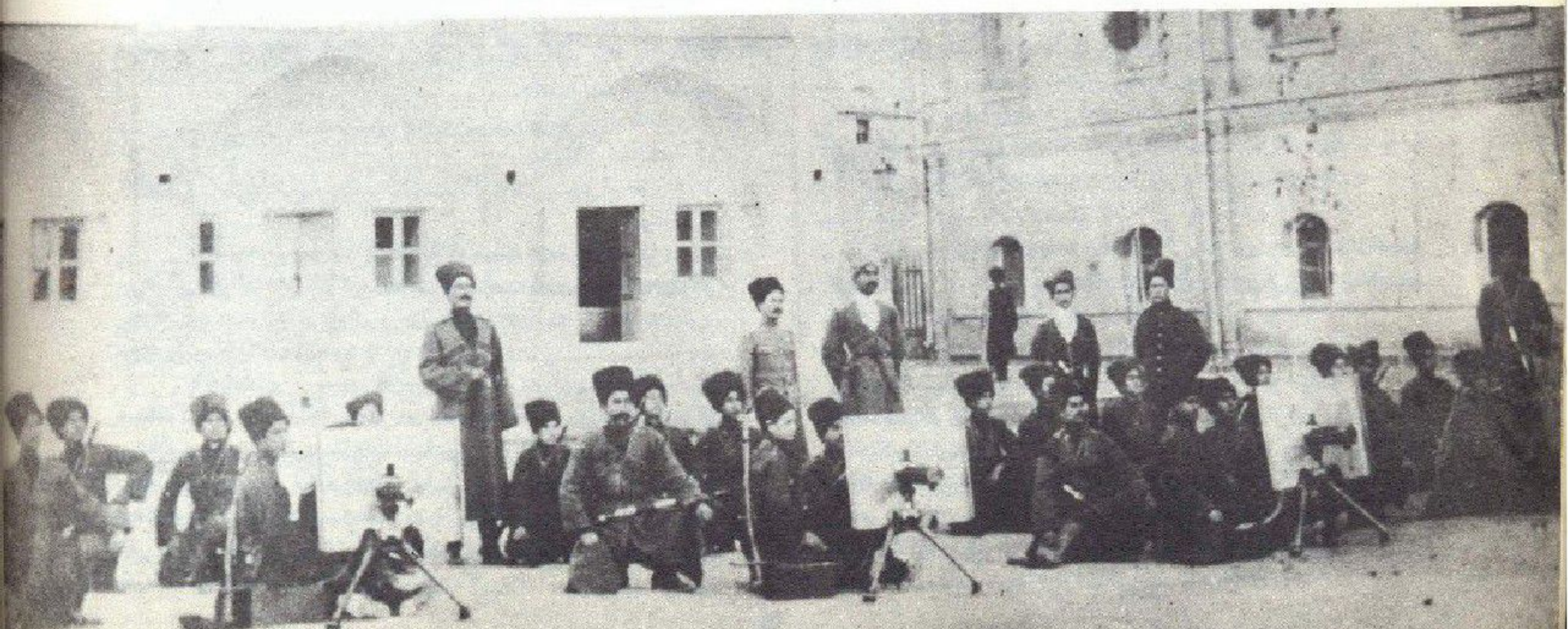
در ماه مرداد ۱۲۹۸ پدرم ندای وجدان خویش را پذیرفته و وسیله اخراج افسران روس بریگاد قزاق را فراهم ساخت و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت و دولت ایران بلافاصله اقدام پدرم را تأیید و تصویب نمود. پدرم عقیده خویش را پنهان نداشت که باید با تمال هرگونه نفوذ خارجی را در ایران حداقل رسانید. از آن روز به بعد پدرم مراحل کسب اقتدار را سرعت طی کرده و صاحب قدرت کامل شد. برای حصول این منظور با یک فقر جریده نگار فعال بنام سیدضیاءالدین طباطبائی اتحاد کرد. این شخص که فرزند یکی از روحانیون بود با کمال شهامت درباره اوضاع وخیم دولت و سایر امور کشوری مقالات متعددی انتشار میداد و افکاری انقلابی داشت و میتوانست در همان هنگام که پدرم بوسیله قدرت نظامی پایتخت ایران را تحت فشار قرار میداد او نیز اولیای امور را تحت اعمال نفوذ سیاسی قرار دهد.

پدرم از شهر قزوین که یکی از شهرهای شمال غربی ایران است نیروی خویش را بطرف تهران حرکت داد و در ماه اسفند ۱۲۹۹ ضمن یک کودتای بدون خونریزی حکومت ضعیف و متزلزل ایران را برانداخت سیدضیاءالدین ریاست هیئت وزیران و پدرم سمت وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را به عهده گرفتند...



هنگام فرماندهی نیروی کرمانشاهان

فرمانده نیروی مسلح در تهران





... آنچه در نظر پدر من از همه اسفناک‌تر بود این بود که میدیدم افسران
 بیگانه بارگهی که او جزو آن بود فرماندهی داشتند و خوب میتوان حدس
 زد که وقتی پدرم میدید که فرمان‌هایی که به او میدهند غالباً بجای اینکه از
 پایتخت ایران صادر شود از پایتخت روسیه صدور پیدا می‌کند چه حالی
 داشته و بروی چه میگذاشته است. بعقیده من حسن وطن پرستی و ناسیونالیزم
 شدیدی که در پدر من وجود یافته بود در اثر این بود که معنی تسلط بیگانگان
 را بواقعی دریافته بود ...
 از کتاب مأموریت برای وطنم

فرمانده نیروی کرمانشاهان در میان افراد تحت فرماندهی خود پس از
 برقراری امنیت در غرب و رفع غائله کلباغی‌ها



کودتا و فرماندهی کل قوا

«... ضرورت امور و تمایل ملت حکم می‌کند که در مواقع معین يك مرد توانا برای رهائی مردم پیدا شود ، این چنین مردی سر فوشت کشور را تغییر میدهد و جریان تاریخ را دگرگون می‌سازد ، در آن ایام شواهد بسیاری بود که ثابت میکرد پدر من يك چنین مردی توانا بود ...»
از کتاب مأموریت برای وطنم



* سپیده‌دمان سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی فرمانده دیوبزون قزاق تهران «رضاخان پهلوی» با نیروهای تحت فرماندهی خود که عبارت بودند از «فوج پیاده طهران»، «باطالیان عراق»، فوج سوارکار، یاتری سوار، یاتری کوهستانی، طهران را محاصره کردند و طبق برنامه‌ای، مراکز نیروهای تأمینیه، پلیس و ژاندارم، بعدوزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و سپس مراکز تجمع عمومی را متصرف شده رجال دولت و صاحبان نفوذ و کسانی را که مورد خشم مردم بودند بازداشت و طهران را اشغال کردند، رئیس دولت وقت به بیگانگان پناهنده شد و بامداد همان روز فرماندهی کل قوای مملکتی به نام «رضاخان» با لقب «سردار سپه» فاتح تهران اعلام گردید.

سردار سپه «رضاخان پهلوی» رهبر کودتای ۱۲۹۹ در بامداد سوم اسفند چند ساعت پس از کودتا و تسخیر پایتخت



کواهی از کتاب انقلاب سفید

* شاهنشاه آریامهر در کتاب انقلاب سفید پیرامون کودتای سال ۱۲۹۹ چنین یاد میکنند :

«... در سوم اسفند ۱۲۹۹ تقدیر چنین خواست که سر نوشت مملکت که سال ایران از وضع اسفناک و پرمخاطره‌ای که آنرا تا لبه پرتگاه سقوط رسانیده بود خارج شود. در آن زمان ایران یکی از بدترین دوره‌های انحطاط خود را میگذراند. تابدانجا که در سال (۱۲۸۶) این کشور بدو منطقه‌ی نفوذ شمال و جنوب یعنی روس و انگلیس تقسیم شده بود. و این درست مقارن با زمانی بود که ممالک اروپائی، و مملکت جوان تازه نفس و پر قدرت آمریکا و حتی در این سوی جهان کشوری آسیائی مانند ژاپن با سرعت هر چه تمامتر با پیشرفت صنعتی خود بجانب ترقی میشتافتند. در این دوره انحطاط تقریباً از دو قرن پیش از آن در ایران آغاز شده و روز بروز فاصله این مملکت را با دنیای متمدنی بیشتر کرده بود.

در آن هنگام بود که یکی از معجزاتی که تاریخ کهن کشور ما چندین بار شاهد آن بوده است بوقوع پیوست. یعنی يك فرزند غیرتمند و مصمم ایرانی قد علم کرد و مملکت را از مهلکه تاخت و تاز اجانب و ملوک الطوائفی و بی‌سامانی نجات داد و در مدت کوتاهی که تقدیر برای او مقرر داشته بود تا آنجا که ممکن بود کشور و جامعه خویش را در راه امنیت و ترقی پیش برد...

* ... وقتی که وی زمام امور را بدست گرفت، از امنیت و آرامش نه تنها در نقاط مختلف مملکت حتی در خود پایتخت خبری نبود. و نه فقط تنبیه گردنکشان و دزدان قافله و روسای قبائل ملوک الطوائفی و خان‌ها که عده‌ای از آنها اصولاً ایرانی بودن خود را فراموش کرده بودند و هر کدام بساز یکی از اجانب میرقصیدند ضرورت داشت. بلکه حتی در خود تهران نیز میبایست برای استقرار قدرت حکومت مرکزی تلاش شود. زیرا این قدرت جز در عرض روز مفهوم واقعی نداشت و از غروب به بعد هر کوی و برزن شهر در اختیار یکی از قلدرانی بود که با اصطلاح محله خود را قرق میکرد...»

اولین اعلامیه رهبر کودتا

- * این اعلامیه بی‌درنگ از طرف فرمانده کل قوا صادر و پخش شد.
- * حکم میکنم مواد مصرحه ذیل را مردم طهران نصب‌العین قرار داده و فرداً فرد تشریک‌مساعی نمایند و در صورت تخلف شدیداً عقوبت خواهند شد.
- ۱ - تمام اهالی شهر طهران باید ساکت و مطیع اوامر نظامی باشند.
- ۲ - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و مأمورین انتظامی شهر کسی نباید در معابر عبور نماید.
- ۳ - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.
- ۴ - تمام روزنامه‌جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه‌ای که بعداً داده خواهد شد باید منتشر شود.
- ۵ - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند باقوه قهریه متفرق و جلب خواهند شد.
- ۶ - تادستور ثانوی تمام منازعه‌های مشروب فروشی و تئاترها و قمارخانه‌ها و کلوب‌ها تعطیل است و هر کس مست دیده بشود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.
- ۷ - تازمانی که دولت تشکیل نشده است ادارات و دوائر دولتی به استثنای اداره ابرزاق تعطیل خواهند بود، پستخانه و تلگرافخانه و تلفونخانه هم مطیع این حکم خواهند بود.
- ۸ - کسانی که در اطاعت از مواد فوق سرپیچی نمایند به محکمه نظامی جلب و سخت‌ترین مجازات خواهند رسید.
- ۹ - کاظم خان بسمت کماندانی شهر انتخاب و معین میشود و مأمور اجرای مواد فوق است.

رئیس دیویزیون قزاق و فرمانده کل قوا - رضا

چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۳۹

وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا

قشون نوین ایران

* نخستین گامی که سردار سپه برداشت در راه همان عزم راسخی بود که پیش از کودتا او را وادار به قیام ساخته بود و آن ساختن يك ارتش و نظام نو برای ایران بود زیرا تا آن روز ارتش و نظام بمعنائی که امروز وجود دارد در سراسر دنیا نیز تشابهی در تشکیلات آن هست در ایران وجود نداشت.

* اواز همان روزهای نخستین بنای ارتش نوین ایران را بی ریخت و بدستور او ابتدا در محل «قصر قاجار» یعنی در کنار محلی که امروز ستاد بزرگ ارتشتاران در تهران واقع شده، اولین اردوی قشون گرد آمد و باخذ نفقات صلاحیتدار فرمان داد. ماههای نخستین یعنی از سوم اسفندماه ۱۲۹۹ تا هفتم اردی بهشت ۱۳۰۰ شمسی بیشتر اوقات سردار سپه مصروف تهیه قشون و نظم مقدماتی نظام گردید و بنیاد وزارت جنگ را همان ایام ریخت.

* هنوز سه ماه از تشکیل دولت کودتا نگذشته بود که رئیس دولت مستعفی شد و بارویارفت و دولت جدید با شرکت «سردار سپه» بعنوان «وزیر جنگ و فرمانده کل قوا» به مجلس جدید که تازه تشکیل یافته بود معرفی گردید.

تشکیلات جدید وزارت جنگ در مدتی کوتاه داده شد و ارتش روی همان هدفی که قبلاً بدان اشاره شد روبه تکمیل رفت و از آنجا که پیش از این همیشه بین نیروهای ژاندارم و قزاق که هر دو بوسیله بیگانگان اداره میشدند اختلاف و نفاق موجود بود و اثراتی زشت در برداشت بیست روز پس از آن بنا به پیشنهاد وزیر جنگ تشکیلات ژاندارمری از وزرات کشور منتزع و جزء ادارات تابعه وزارت جنگ شد و بی درنگ طبق حکم رسمی ذیل کلیه نیروهای قزاق و ژاندارمری منحل و تشکیل قشون جدید ایران اعلام گردید.

حکم الغاء ژاندارمری و قزاق:

* « مواد ذیل را امر میدهم و باید فوراً بموقع اجرا گذارده شود.

«در تعقیب عقاید و نظریات سابقه خود از این تاریخ کلمه ژاندارم و قزاق مطلقاً ملغی و متروک خواهد بود و برای افراد نظام دولت علیه ایران بلا استثناء عنوان «قشون» را انتخاب و تصویب نموده امر میدهم که عنوان مزبور را بر سمیت شناخته مارک نوشتجات و مراسلات و دوا یر قشونی را بعنوان فوق تبدیل نمایند.

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا

تشکیل لشکرها.

تشکیلات ژاندارمری بصورت «امنیه» با لباس مخصوص درآمد و سازمان قزاق خانه هم پکلی منحل شد و لشکرها که از تیپها و هنگها و گردانها پاهمهی ملحقات و ساز و برگ جدید عصر خود ترتیب یافت شروع بکار کرد.

در آن روزها که نیروئی منظم در مملکت وجود نداشت تشکیل پنج لشکر در مرکز و شمال و شمال غرب و منرب و مشرق و جنوب با کمبود بود چه کار آسانی نبود.





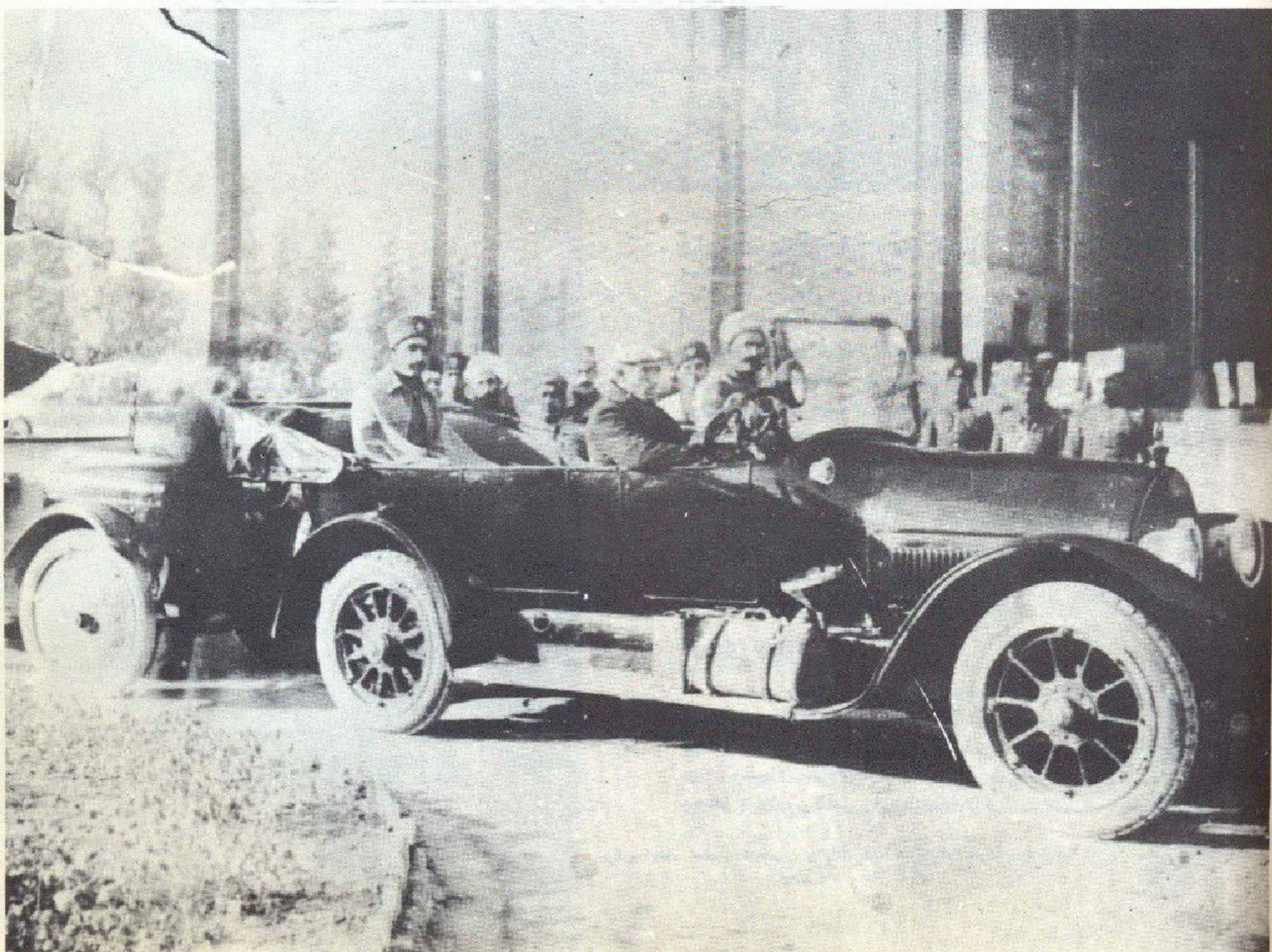
جنگهای سردار چپلوی

سود امنیت و نفع ناامنی برای کیست ؟

* در مملکتی که از امنیت خبری نباشد و دولت مرکزی در مقابل یاغی‌گری و سرپیچی عشایر و راهزنانی که همه از بیگانه دستور و مزد و اسلحه میگیرند عاجز و ناتوان باشد بدیهی است وقتی احساس کنند که نیروئی برای امنیت پدید آمده و مرکز مملکت قدرت پیدا کرده، خود مختارها و خان‌ها و گردنه‌بندها و آنها که نفعتشان در ناامنی است بنای خرابکاری میگذارند و در مقابل اصلاحات اقدامات نادرست مینمایند تا وضع بهمان حال ناپسندان باقی بماند و آنها بتوانند بر جان و مال و هستی مردم یک مملکت مسلط باشند. پس سود امنیت برای مردم است و نفع ناامنی برای آنها که دشمن مردمند.

فرمانده کل قوا هنگام خروج از کاخ گلستان - سال ۱۳۵۹

در راه مراجعت به تهران پس از برقراری امنیت مازندران و گیلان سال ۱۳۰۰



ایران در سال ۱۳۰۰

نا امنی های امیر مؤید سواد کوهی و میرزا کوچک خان جنگلی در شمال

* از نخستین روز کودتا و سپس از هنگامی که رهبر کودتا وزیر جنگ و فرمانده کل قوا شد هر روز بر نا ارامی و تشویش خاطر آنها که در سراسر مملکت موجبات نا امنی را فراهم می ساختند و یاران و عمالشان در شهرها بویژه در مرکز مملکت بهره برداری میکردند افزوده میگشت، از این رو بمجرد تشکیل نیرو های جدید از اردی بهشت ماه سال ۱۳۰۰ تا آذرماه همان سال پنا یامر فرمانده کل قوا و وزیر جنگ ابتدا دنیرو از مرکز یکی بسوی مازندران و دیگری بسوی گیلان پیشروی کرد و بی در پی نیرو های کمکی دیگر اعزام گردید تا سرانجام امیر مؤید سواد کوهی و احسان اله خان و ساعدالدوله شکست خوردند و امیر مؤید خود را بتلکرافخانه شهر سمنان رسانید و از (فرمانده کل قوا سردار سپه) تقاضای تأمین کرد که تلکرافتی موافقت شد و او بسواد کوه بازگشت و سپس ساعدالدوله تقاضای تأمین نمود که نیز موافقت گردید.

* ولی جنگهای گیلان با رسیدن نیرو های امدادی روسها در چهارم تیرماه ۱۳۰۰ که بالغ بر چهارصد تن افسر و سرباز با ساز و برگ تازه بودند با شدت ادامه یافت و علاوه بر آنکه مازندران را مجدداً متشنج ساخت دامنه های آذر گیلان به زنجان کشیده شد بطوریکه سردار سپه ناچار شخصاً عازم گیلان گردید و کار را یکسره کرد تا آنجا که قوای مهاجمین شکست خوردند و ساز و برگ و مهماتشان را بجای گذاردند و در این گیر و دار سید جلال چمنی که از یایان گیلان بود اسیر شد و میرزا کوچک خان جنگلی با وجود آنکه چند بار تقاضای تأمین نمود و سردار سپه موافقت کرد و حتی به صاحب منصبان و افسران قشون دستور داد که او را تا خارج شهر رشت استقبال کنند باز او خدعه کرد و یایگری را با تقویت روسها ادامه داد ولی عاقبت شکست خورد و بکوههای خلخال پناهنده شد و سردار سپه به تهران بازگشت.

* سرانجام میرزا کوچک خان به همراه « گاوک » نام روسی در گردنه « گیلوان » در چهارم آذرماه همان سال از سربازان سپرد و پیش از رسیدن قوای دولت اهالی طالش سرش را بریده بودند .
* احسان اله خان و ممتاز السلطنه هم بباد کوبه فرار کردند.
سرانجام پس از هشت ماه زب و خورد مدارم استانهای مازندران و گیلان امن شدند.

نا امنی سمیتقو در آذربایجان

* خبر شکست میرزا کوچک خان و اعمال قدرت دولت در مازندران و گیلان ب سراسر ایران مخصوصاً آذربایجان و فارس و خوزستان رسید و آنها که آینده خود را در سر نوشت میرزا کوچک مشاهده می کردند به تکاپو افتادند و باز بنای نا امنی را گذاردند .

فتنه ی لاهوتی

* در قلعه ی « چهریق » آذربایجان يك مجسمه شقاوت و بیرحمی پناهگاه داشت که از آنجا شهرهای سابق « ارومیه - خوی - سلماس - ماکو - رضائیه - ساوجبلاغ - مکری » را تا تبریز بیغما و غارت میبرد و هیچ زن و مردی از جان و مال در امان نبود « اسماعیل آقا سمیتقو » علاوه بر نا امنی آذربایجان غربی وسیله ی دادوستد اسلحه ←

برای ایجاد امنیت مازندران و گیلان فرمانده کل قوا سردار سپه شخصاً عازم

گیلان شد - سال ۱۳۰۰





سردار سپه فرمانده کل قوا پس از تصرف شهر رشت به ناامنی گیلان و فتنه‌های میرزا کوچک خان جنگلی خاتمه داد

واقعۀ خراسان

* در همین سال بر اثر اشتباه والی خراسان کلنل محمد تقی خان پسیان افسر ژاندارم با عده‌ی خود علیه دولت مرکزی قیام کرد و کشته شد و در واقع فتنه‌ی خراسان هم پایان پذیرفت و نیروهای دولتی عازم آن سامان شدند.

جنوب ایران

* همان‌طور که قبلاً اشاره شده‌ی عواملی که موجبات ناامنی را فراهم می‌آوردند با آگاهی از اوضاع گیلان و مازندران و آذربایجان بنای بلوا و آشوب و ناامنی را بیش از پیش گذارده بودند که دولت مرکزی را نگران ساخته از پیشرفت سریع سردار سپه برای ایجاد امنیت بکاهند. از این رو همزمان با وقایع شمال و شمال غربی ایران فارس و خوزستان یعنی عشایر منطقه‌ی بویراحمدی و کهکیلویه و نیز در خوزستان « خزعل » بهمدستی یکدیگر وضع را متشنج ساخته بودند.

* سردار سپه فرمانده کل قوا و وزیر جنگ در اواخر بهمن ماه ۱۳۰۰ به لشکر جنوب امر کرد متجاسرین کهکیلویه و بویراحمدی و نیز سرکشی‌های خوزستان را فرو نشانند. نیروهای جنوب گرچه موقتاً اوضاع را آرام ساختند ولی خان‌ها باز هم ناامنی‌هایی بوجود آوردند که با آغاز سال ۱۳۰۱ اقدامات حاد و سریع سردار سپه خاتمه پذیرفت که در فصل دیگر از آن یاد می‌شود.

و مهمات و اخذ دستورات بیگانه به بعضی از عشایر نیز بود.

* بموازات اعزام نیرو در صفحات شمال نیروهای قشونی بسوی آذربایجان گسیل گردیدند ولی پیش از آنکه بسرکوبی و قلع و قمع « سمیتقو » پردازند مواجه با خیانت فردی بنام « ابوالقاسم لاهوتی » شدند. لاهوتی از افسران ارشد ژاندارم بود که در آن هنگام حکمرانی تبریز را هم داشت و بنا به تحریک و اغوای اجانب بهمدستی سمیتقو پرداخت و مدت‌ها وقت نیروهای مرکزی را سرگرم خود داشت تا سرانجام شکست خورد و ناچار بر وسیع گریخت ولی نتیجه این شد که اسباعیل آقا سمیتقو خود را مجهز ساخت و در مقابل نیروهای اعزامی مرکز ایستادگی کرد اما او هم با شکست عقب نشست و در نواحی مرزی خود را پنهان داشت.

* اگرچه او هم بکرات خدعه کرد و با اعلام اینکه از سردار سپه و فرمانده کل قوا تأمین می‌خواهد مدتی قوا را از مهاجمه بازداشت ولی نتوانست مانع ایجاد امنیت در آذربایجان بشود.

اوضاع آذربایجان تا نیمه دوم شهریور ماه سال ۱۳۰۰ با کمک نیروهای چریک فرماندهی « سردار ارشد » که از نخستین روز کودتا وفاداری خود را به سردار سپه نشان داده بود آرامش گرفت اما امنیت کامل آن استان در نیمه‌ی دوم شهریور سال ۱۳۰۱ نصیب گردید در حالیکه سمیتقو در نوار مرزی گاه‌با‌نظر و گاه‌با‌ینظر رفت و آمد میکرد سرانجام پس از هفت سال در یک‌زد و خورد کوتاه کشته شد.

کارنامه سال ۱۳۰۱

پیش در آمد سال

بازمانده آثاری که از ادوار سابق در نیروهای ایران بجای مانده بود محو گردید و اتحاد شکل در همه ی ارکان قشون و یا ارتش آن روز پدیدار گشت و پیش از فرا رسیدن سال نو در هشتم اسفندماه سال ۱۳۰۰ درجات و عناوین و مراتب پیشرفت و ترقی افراد در قشون تعیین گردید، چنانکه تا امروز با مختصر تغییری بر همان اساس بقوت خود باقی است، بدین نحو که عناوین و درجات از قبیل «امیر تومان» «امیر نوین» «امیر پنجه» ملنی شد و بجای آن درجات از سربازی تا سپهبدی و نیز فرماندهی کل قوا در چهار ماده و پنجاه و پنج بند و دو تبصره بنا بحکم شماره ۲۲ قشون و فرمان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا صادر و اعلام گردید.

* در این سال تشکیلات «دژبان» که ابتدا معروف به «قلعه بیکی» بود با مقررات جدید ترتیب یافت و این همان سازمانی است که در ارتش کشورهای دیگر بنام «پلیس ارتش» نامیده میشود.
* ضمناً استخدام سواران محلی که تا آنروز مرسوم بود ملنی گردید.

قرار از زندان

* در اردیبهشت ماه این سال «سید جلال جعفی» که از یاران میرزا کوچک خان بود از دژبان تهران فرار کرد و بگیلان رفت و مدت پنج ماه دوباره ناامنی پدید آورد تا سرانجام پس از دستگیری چهار برادرش خودش نیز در آخرین زد و خورد کشته شد و دوباره امنیت گیلان برقرار گشت.

جنوب ایران در ناامنی بود

* اوضاع فارس مخصوصاً در بویراحمندی و ممسنی سخت گرفتار ناامنی و آشوب و هرج و مرج شده بود، دوباره راههای شیراز به بندر بوشهر و راههای شیراز به تهران و نیز راههای یزد به کرمان و یزد به اصفهان - سراسر بوسیله راهزنان نا امن گشته و در خوزستان خزعل سعی میکرد که دولت مرکزی و قشون را فریب بدهد و در تسلیم خود دفع الوقت کند و از این رو پیوسته خوانین بویراحمندی و ممسنی را تحریک مینمود که فرصتی برای مقابله با او پیدا نشود.
* در این سال عده ای از اشرار تأمین خواستند و تسلیم شدند ولی در سیمرم غارتگریهایی شد که پادگان «شه رضا» مأمور سرکوبی گشت.

* راه یزد و کرمان، یزد و اصفهان با اعزام نیروهای کمکی امنیت یافت و سپس در هفدهم خرداد نیروهای قشون وارد کازرون فارس شدند و در دوازدهم تیرماه بتعاقب طایفه ی «چهارراهی» ها پرداختند و در همین روز بود که اشرار «کوه مروارید» واقعه ی خونینی را بوجود آوردند که در اینجا باختصار یاد میشود.

واقعه ی گردنه ی شلیل!

* بر حسب امر فرمانده کل قوا و وزیر جنگ «سردار سپه» در بیست و هفتم تیرماه نیروهای فارس از راه کهکیلویه به بهبهان و رامهرمز عازم گردیدند که برای خاتمه ی ناامنی بسوی خوزستان بروند زیرا خوزستان از دیگر استانهای ایران ناامن تر بود و شیخ «خزعل»





نخستین سلام نوروز سال ۱۳۰۱ در کاخ گلستان



رئیس ایل «بنی حمیس» میخواست آن سرزمین را از ایران منتزع سازد و چون از حرکت قوا بسوی خوزستان آگاه شد اشرار کوه مروراید را با دادن سلاح و پول به برادر کشی واداشت و در نتیجه معلوم شد بعض از خوانین بختیاری با خزل تبانی کرده و در يك جلسه مشورتی اشرار آنجا را وادار بر کشی ساخته بودند که وضع خوزستان را بهمان حال نگاه بدارند.

* اکنون هنگامی بود که نیروهای قشون در سراسر فارس و سواحل خلیج و بنادر باستانی خوزستان استقرار یافته بود.

کردستان و لرستان

* سراسر غرب از کنار دریاچه رضائیه تا دشت خوزستان دیواری بین مرکز ایران و مغرب زمین بود که سراسر در نا امنی و خود مختاری میسوخت و در تمام کوه ها و کوهپایه ها و گردنه ها اشرار هر چه میخواستند میکردند.

از کنار اصفهان که طوایف چهارلنگ بودند تا بروجرد و جلگه سیلاخور در تصرف ایلات «پیرانهوند» و «سکوند» بود. در نهاوند و تویسرکان و ملایر لرهای «حسنوند» جای گرفته بودند. در کنگاور و مشرق کرمانشاه طوایف «جواری» و «کاکاوند» خود مختاری داشتند. از کرمانشاه تا مرز ایران را «سنجابی» ها و «باباخانی» ها زیر سلطه گرفته بودند. در کردستان «سردار رشید» با همدستی سمیتقو هر چه میخواست میکرد و طوایف «کلباغی» شهرسندج را پیوسته تاراج میکردند. سقز و بانه در تصرف شخصی بنام «سیدطه» بود که با دوهزار نفر تفنگچی با مریوانی ها اتحاد داشت و از سمیتقو تبعیت مینمودند و او هم چون از قدرت دولت مرکزی و پیدایش ارتش ایران بیمناک بود پیوسته در برابر نیروهای اعزامی مقاومت کرده جنگهای خونین براه انداخته بطوکلای عشایر غرب از بیست و سوم تیرماه سال ۱۳۰۱ که لشکر غرب تشکیل شد هر روز فتنه هایی برپا داشتند و هر گاه فرصت می یافتند شهرهای بزرگ و کوچک را غارت میکردند تا قشون اعزامی دولت را عاجز کنند ولی موفق نشدند و سرانجام در این سال آرامش نسبی برقرار گردید.



یک بلای دیگر

* در شمال غربی ایران يك ياغي و خودمختار دیگری بنام «شيخ عبیدالله» وجود داشت که با پسرش «شيخ عبدالقادر» از «ارومیه» یعنی شهر «رضائیه» امروز تا «میان دوآب» و از آنسو تا آنطرف مرز ترکیه تاخت و تاز میکردند و هر روز شهرها را محاصره و اموال واحشام را بقتارت و زنهارا به اسارت میبردند.

* - در سال ۱۲۹۸ شيخ عبیدالله و شيخ عبدالقادر یعنی این پدر و پسر و کسانشان به ارومیه و سپس به «ساوجبلاغ» و «قصه میان دوآب» حمله ور شده چهار هزار نفر از اهالی را قتل عام کردند و بسوی مراغه و دهخوار قان روی بردند.

شيخ عبیدالله چهل شبانه روز شهر ارومیه را محاصره کرده بود و اطراف آن را غارت میکرد و کسی از مرکز مملکت به امداد مردم آن منطقه نمیرسید و چون مردم شهر مقاومت میکردند چهارده نفر از دستگیر شدگان را دست بسته در يك خط مستقیم پشت سرهم قرار داد و بعد شيخ با يك تیر گلوله مارتین طوری نشانرفت که تیر تا هرجا میرود از مغز آنها عبور کند و بعد به همراهان خود دستور داد که با خنجر بدن آنها را قطعه قطعه کنند و از خون آن بی گناهان بسینه و بازوان خود بمالند که ثواب آخرت نصیب خود گردانند. سپس بسوی شهر ارومیه روی آورده با يك یورش شهر را گرفتند و اندکی بعد صدای ضجه و ناله هزاران مرد وزن و بچه را با آسمان بلند ساختند.

این يك صحنه از وقایعی بود که هر روز در آن صفحات و صفحات دیگر بر اثر ظلم و ستم اشرار روی میداد و همین شيخ عبدالقادر پس از عزیمت قوا و تشکیل لشکر شمال غرب در مقابل نیروهای مرکز مقاومت نیاورد و در نیمه سال ۱۳۰۱ بکشور بیگانه پناهنده شد.

فرار سمیتقو

* در هشتم اردیبهشت همین سال باز سمیتقو به شهر خوی حمله کرد ولی نیروهای قشون که مجهزتر و بهتر شده بود شهر بوکان و میاندوآب و ساوجبلاغ و صائین قلعه را که امروز «پهلوی دژ» نامیده میشود متصرف شدند ولی این بار «شاهسون» ها بنای یاغیگری را گذاردند که در مدتی کوتاه سرکوب شدند و در بیست و چهارم خردادماه اسماعیل آقا سمیتقو با کسانش بکشور بیگانه فراری شدند.

آشوب در جنوب شرقی

* نیروهایی که برای امنیت به بلوچستان اعزام گردیده بودند پس از زد و خورد های طولانی در نیمه دوم همین سال موفق بآرامش آنجا شدند و در نتیجه کریم خان و جعفر خان بلوچ تقاضای تامین کردند و بآنها تامین داده شد و با دوهزار خانوار خود مجدداً به اوطان نشان مراجعت نمودند مشروط بر آنکه دست از یاغیگری و راهزنی بردارند.

اقدامات مهم دیگر

* از جمله اقدامات مهم دیگری که در این سال صورت گرفت، متحدالشکل شدن لباس قشون بود که با قانون عمومی پوشیدن البسه وطنی ابتدا در ارتش بموقع اجرا گذارده شد.

* در پایان همین سال اعلام گردید که حمل اسلحه از طرف افراد غیر نظامی ممنوع است و هیچ کس غیر از افراد ارتش حق داشتن و حمل اسلحه را ندارد.

* مقرری تقاعد یا بازنشستگی برای افراد ارتش معین شد و نشان های ارتش که مهمترین آن «نشان ذوالفقار» است تعیین و مزایای آن اعلام گردید.



گوشه‌ای از رویدادهای سال ۱۳۰۲

اعزام قوا به خوزستان

* در این سال برای مرکز بختیاری از طرف فرمانده کل قوا فرماندار و حاکم تعیین شد زیرا تا آن تاریخ بختیاری مانند ایلات دیگر بطور ملوک الطوائفی اداره میشد.

اوضاع فارس آرامتر گشت و در بیستم مهر ماه ۱۳۰۲ به نیروهای جنوب دستور داده شد که بسوی خوزستان عزیمت نمایند و تکلیف آن استان را با خود مختاری خزل یکسره کنند.

در مرداد ماه همین سال یکبار دیگر عده‌ای از بلوچ‌ها بنای غارتگری را گذارده و تا مرکز کرمان رانامن ساخته بودند که نیروهای بیشتری برای امنیت آن منطقه اعزام شد.

امنیت بلوچستان

* در باره بلوچستان باید از ذکر این موضوع کوتاهی نکرد که تا پیش از پیدایش پهلوی بلوچستان و نیمی از کرمان بکلی از ایران منتزع بود زیرا در سال (۱۳۲۵ هجری) متنفذی بنام «بهرام خان» از ضعف دولت مرکزی سوء استفاده کرده و آنجا را خودمختار ساخته بود تا آنکه دولت وقت مأمورینی را با اعتبار شصت هزار تومان و چند عراده توپ برای سرکوبی اشرار فرستاد ولی تمام آن افراد مغلوب شده و بکرمان باز گشتند و از آن وقت بلوچستان بکلی فراموش شد تا شخص سردار سپه فرمانده کل قوا بآن منطقه نیرو فرستاد و جنگهای سختی را متحمل شد تا سرانجام در دهم دیماه این سال بلوچستان را از آن وضع خان خانی نجات بخشید.

جنگ دیگر در صفحات غرب

* با وجود آنکه قسمتی از صفحات غرب بیشتر آرامش یافته بود، ولی امنیت غرب هنوز بطور کامل برقرار نشده بود، ناچار از اردیبهشت ماه این سال دو باره نیروهای تازه نفسی اعزام و در پایان تیرماه «سردار رشید» شکست خورد و به شیخ محمود کرد پناهنده شد ولی او سردار رشید را تحویل فرمانده اردوی اعزامی داد که تحت الحفظ به طهران اعزام گردید.

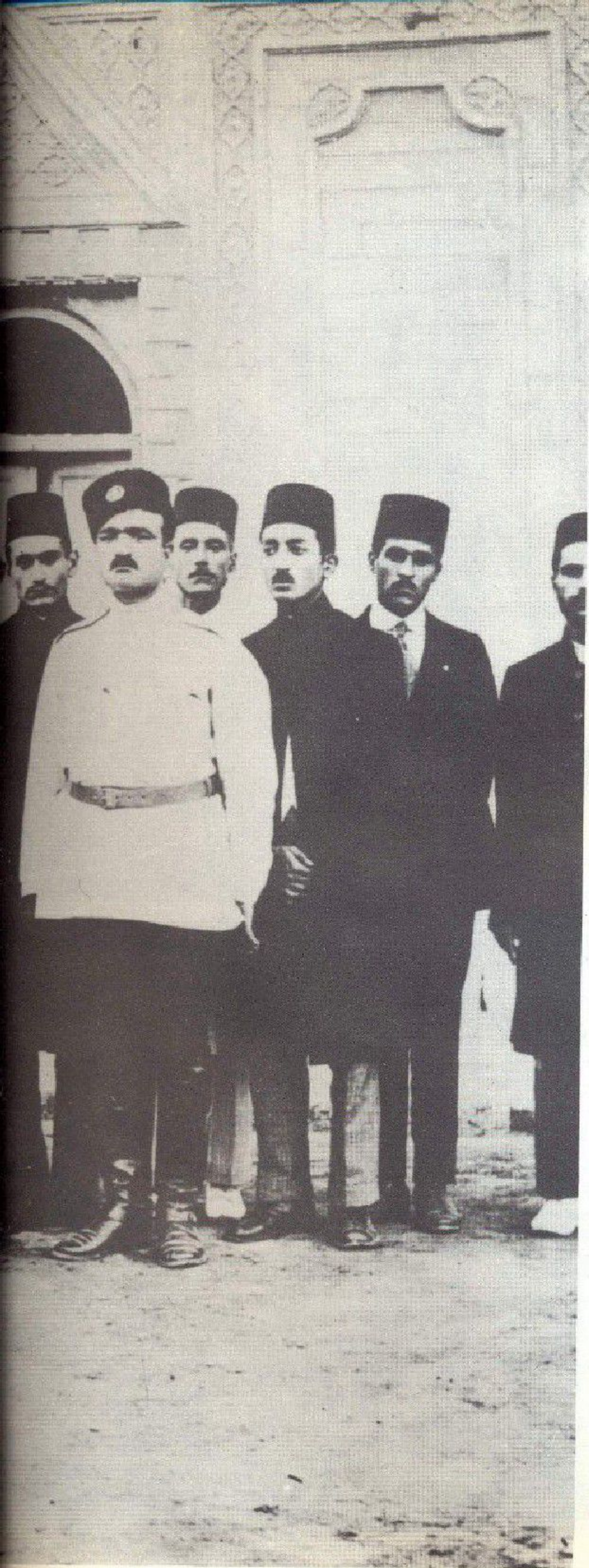
اغتاش مجدد در آذربایجان

* در اوایل همین سال «فولادلوها» و «خلخال‌ها» بسرکردگی «امیر عشایر» و «رشید الممالک» بنای خودسری و ناامنی را گذاردند.

* علت اصلی همه‌ی این اغتشاشات و سرکشی‌های مجدد برای آن بود که فرمانده کل قوا تمام نیروی خود را صرف خلع سلاح و جمع آوری اسلحه و مهماتی مینمود که بیگانگان سالهای دراز در میان ایلات و عشایر پخش کرده بودند و بازهم از مرزها بی‌دری برای عشایر میفرستادند و بدیهی است که آنها با دریافت اسلحه یاغی میشدند.

سرانجام امیر نصرت، امیر فیروز، امیر عشایر تسلیم شدند و رشید الممالک دستگیر گردید و در پایان این سال شاهسون‌ها و رؤسای آنها بایک قبضه شمشیر بتهران آمدند و وقتی بحضور سردار سپه رسیدند شمشیر را بعنوان تسلیم تقدیم داشتند و آن عده مدتها اسکورت «فرمانده کل قوا» بودند.

* در همان ایام گردنکشی بنام «کاظم قوشچی» در اطراف دریاچه رضائیه و شبه جزیره «تنگ کاظم» بنای ناامنی را گذارده بود که در بیست و پنجم دیماه به ناامنی آنجا خاتمه داده شد، از جمله مهماتی که غیر از تفنگ و فشنگ در منطقه‌ی مذکور بتصرف قوای دولت درآمد دوعراده توپ و چند کشتی در دریاچه رضائیه بود.







تأسیس مدارس نظام

* سردار پهلوی از نخستین روز که برای نجات وطن خود قیام کرد پیوسته در اندیشه اصلاحات و تحول در همه ارکان اجتماعی مملکت بود.

و بمجرد اینکه از کار امنیت فراغت مییافت برای اجرای برنامه‌های اصلاحی خود آنی آرام نداشت، و پیوسته گوشزد میکرد که باید ارتش دارای افسران تحصیل کرده باشد تا برای مملکت مفید واقع بشود و اگر همه‌ی مردم بتوانند درس بخوانند و تحصیل کنند تمدن جدید را زودتر بوطن خود میآورند از این رو در اولین فرصت مدارس نظام را در برابرخانه‌ی خود تأسیس کرد و هر روز از آنجا بازدید نمود تا نقصانی در پیشرفت آن حاصل نگردد.

* این مدارس عبارت بودند از مدرسه ابتدائی نظام، مدرسه متوسطه نظام، مدرسه صاحب منصبان، یعنی دانشکده افسری، مدرسه بيطاری و کیلی «یعنی آموزشگاه کمک دامپزشکی» مدرسه بيطاری صاحب منصبان، «دانشکده دامپزشکی افسری»، مدرسه هواپیمائی، موزه نظام نیز با گردآوری سلاح‌های قدیم و جدید در مدارس نظام تأسیس شد.

* در اینجا اشاره باین موضوع لازم است که علت تأسیس مدارس بيطاری بیشتر از این جهت بود که هنوز ماشین در ایران جای چهارپایان را نگرفته بود و نیروهای ارتش باسب و قاطر احتیاج بیشتر داشتند و برای حفظ و پرورش و سلامت آنها دامپزشک نبود و مصلحت در آن بود که هرچه زودتر عده‌ای از جوانان با اصول جدید دامپزشکی آشنا بشوند و مشکل بزرگی که عبارت از امراض دامی بود از میان بردارند.





سردار سپه اولین گروه دافسران محصل اعزامی باروپا، را در سال ۱۳۰۲ تا
مهرآباد بدرقه فرمودند

اعزام اولین گروه افسران محصل به اروپا

* هماهنگی که اشاره شد در مورد ادغام اقدامات آن مرد بزرگ نیز نشان میدهد، پهلوی عاشق اصلاحات و دوستدار ترقی و فرهنگ و تمدن نوین بود و با وجود آنکه هنوز نسبت به آنچه بعد کرد در مرحله ابتدائی بود اولین اقدام اصلاحی و نخستین گامی که در راه فرهنگ برداشت اعزام محصل باروپا بود و تشخیص داده بود که مقدم بر همه، با فسر تحصیل کرده احتیاج دارد از این رو با کمبود بودجه از هر گوشه وسائل لازم فراهم آورد و بخرج محصلین افزود و در روز ششم خرداد ماه سال ۱۳۰۲ نخستین گروه محصلین جوان را که پنجاه تن از میان افسران انتخاب شده بودند بکشور فرانسه اعزام داشت و بمعیت این عده چند نفر افسر ارشد را هم برای خرید اسلحه‌های جدید روانه نمود و بیانات ذیل را خطاب به محصلین ایراد کرد.

* هنگامیکه اولین دسته محصلین صاحب منصب یعنی افسران جوان اعزام اروپا بودند شخص فرمانده کل قوا از شدت شوق و فرط تعصب برای موفقیت جوانان و نیروهای مملکت ایران که بهمت او روانه فرنگستان میشدند تا مهرآباد آنروز «نهمهرآباد امروز» فرزندان خود را با سران سپاه بدرقه کردند و پس از نطق‌ها و سخنرانی‌هایی که در آخرین نقطه صورت گرفت میهن پرستی ملت ایران از بیرو جوان آشکار گشت و «سردار مدحت» نائب رئیس شورای عالی قشون مکنونات قلبی رهبر کودتا و احساسات دانشجویان را در نطقی بیان داشت و وقتی جوانان با اشک دیدگان جدا میشدند اشک شوق از دیدگان «رضاخان» سرازیر شد و در بازگشت بسوی شهر پیوسته بهمراهان خود میگفت «... این يك قدم بزرگ اصلاحی بود اگر این اشرار گردنه‌ها و این سیاست بافان شهرها بگذارند که فرزندانمان مانند اینها باروپا بروند آن مملکتی که من میخواهم

درست میشود





در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۰۰ مالیه قشون «اداره دارائی ارتش» تشکیل شد و برای بودجه آن مالیاتهای غیرمستقیم و درآمد خالصات دولتی تحت نظارت مستقیم قرار گرفت

آغاز تأسیس شیر و خورشید سرخ

تغییر اسامی کشتی‌ها

* در این هنگام از طرف فرمانده کل قوا به نیروهای آذربایجان دستور داده شد که اسامی کلیه کشتی‌های دریاچه رضائیه باین شرح تغییر نام بیابد و اسامی خارجی به اسامی ایرانی مبدل گردد.
کشتی آدمیرال بنام کشتی پهلوی، کشتی ستاسیونر بنام کشتی کیان، کشتی قزاق بنام کشتی ایران، کشتی الکو بنام لایموت کشتی جرنایف بنام کشتی نادر، کشتی دراکون بنام کشتی آذربایجان، کشتی بودنیچ بنام کشتی قهرمان.

زلزله تربت و خرابیهای خراسان

* در اواسط سال ۱۳۰۲ خراسان شرقی دچار زمین لرزه هولناکی شد. مازندران و گیلان راسیل‌های فراوان فرا گرفت و دروستاها را خراب و خسارات بی‌شمار ببار آورد و برای اولین بار بدستور فرمانده کل قوا نیروهای ارتش به امداد آسیب‌دیدگان شتافت و در سراسر ایران برای زلزله‌زدگان وسیله دیدگان اعانه جمع‌آوری شد و از این هنگام فکر تأسیس «شیر و خورشید سرخ» پدید آمد.

مجسمه مادر وطن

* در نیمه‌ی دوم همین سال و ابتدای فصل پائیز مردم آذربایجان به پاس قدردانی از سردار سپه مجسمه‌ی او را در حالیکه مادروطن را به طلوع سعادت ایران آگاه میسازد برپا ساختند.



بیانات فرمانده کل قوا هنگام غریمت افسران محصل به اروپا

* فرزندان رشیدم ،

«...امروزیکی از بهترین ایام تاریخی دوره حیات شما و قشون بشمار میرود . دولت شما را برای تحصیل به سرزمینی میفرستد که علاوه بر دارا بودن نظم و معظم ترین قشونهای عالم از نقطه نظر عرق ملیت ، حس فداکاری، پرستش و پاسبانی وطن، عملیات خود را سرمشق سایر ممالک قرار داده اند و در راه استقلال و تمامیت خویش در همین جنگ بین المللی اخیر با دادن هزاران قربانی حق حیات و موجودیت خود را یکمرتبه دیگر به عالم اثبات نمود . شما در آن محیط که موظف به تکمیل معلومات علمی و فنی خود هستید باید قوای دماغی و روحی خویش را نیز تنویر داده و از همان احساسات عالیه و فنا ناپذیر بارمغان آورید .

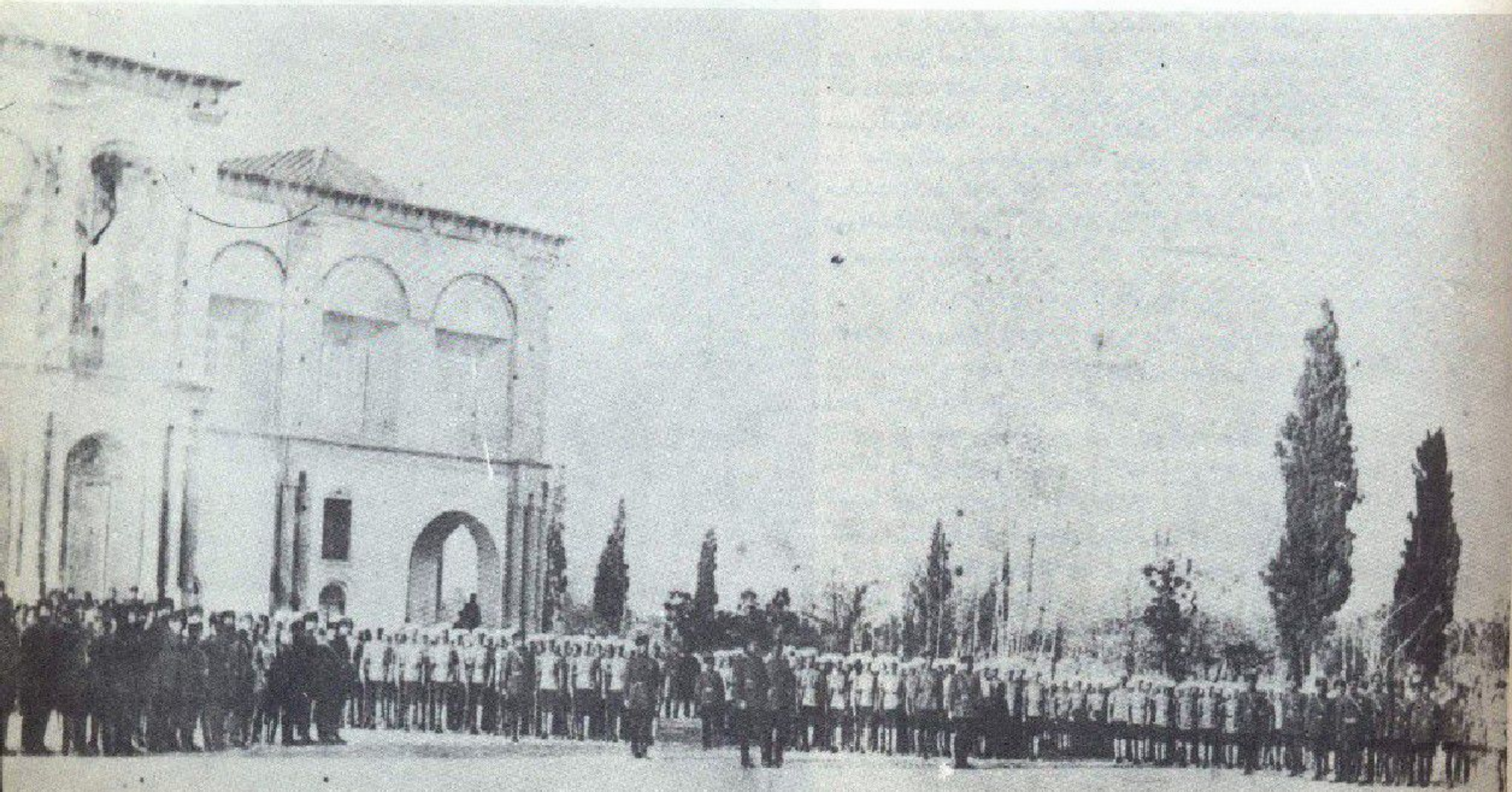
شما نباید تصور کنید که اعزام پنجاه نفر صاحب منصب محصل به اروپا برای دولت برایگان تمام شده بلکه باید بخاطر بیاورید که تا چندی پیش دولت حتی به جمع آوری پنجاه نفر سرباز برای جلوگیری از کوچک ترین سرقت های پشت دروازه قادر و توانا نبود .

فقط در نتیجه عملیات دلیرانه و فداکاری شما بود که در اندک مدتی قشون جوان بخت ایران نخستین وظیفه خود را که عبارت از قطع ریشه کهن سال شرارت، استقرار امنیت، انقیاد ایالات بودا انجام داد

و اینک در صد تکمیل تشکیلات برآمده و شمارا ما انجام این مأموریت معین و نامزد نموده است .

فرزندان عزیزم، البته میدانید که مملکت ما فاقد وسائل مولد ثروت از قبیل راه آهن و کارخانه و غیره بوده و یگانه محل عایدات آن منحصر به منابع زراعتی است، این وجوهی که دولت برای مخارج مسافرت و دوره تحصیل شما میپردازد از قرضه های کمربشکن که سابقاً به همین عنوان از خارجه بعمل میآمد و صرف لهو و لعب و هوسرانی عده معدودی میکردید فراهم نشده بلکه از قیمت گندم و جو حاصل دسترنج زارعین آن طبقه زحمتکش ورنجبر ایرانی تهیه گردیده است پس باید همیشه بخاطر آورید که برای فراهم نمودن هر یک قران آن زارعین غیرتمند ایرانی روزهای متعددی، دقایق عمر عزیز خود را در مقابل اشعه سوزان آفتاب صرف زیر و زبر کردن زمین و کشت و زرع نموده اند اینک بزرگران ایرانی ثمره سعی و عمل خود را بشما میدهند که در مقابل بدون فوت دقیقه از وقت با کمال جدیت به تحصیل و تکمیل معلومات نظامی پرداخته و بایک توشه و سرمایه بزرگ علمی بوطن خود مراجعت و با تمام قوا و معلومات خود به نگاهبانی و حراست جان و مال و ناموس آنها اشتغال ورزید . بروید شمارا بخدا می سپارم...»

بازدید از مدارس کل نظام



ریاست وزراء و فرمانده کل قوا

نخست وزیر و بزرگ ارشتاران

* خدمات کوتاه مدت سردار سپه در وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا مردم ایران را بیشتر هوادار اوساخته بود و نخستین مشکلی که رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا در پیش داشت مسأله انتخابات مجلس و مشکل امتیاز نفت شمال بود زیرا دوره مجلس تمام شده بود و ادوار سابق به هنگام انتخابات با مشکلاتی مواجه میشد که گاه دوره فترت آنقدر بطول میانجامید که مشروطیت عملاً تعطیل بردار میشد.

* در مدتی کوتاه امنیت در سراسر مملکت بویژه در شهرها و پایتخت برقرار شد و از نا امنی ها کاسته گشت بطوریکه پس از چهار ماه انتخابات بسرعت صورت پذیرفت و مجلس شورای ملی باز شد.

گفتگوی جمهوری

* آزرده گی و بدبینی از دستگاہی که باعث عقب ماندگی گشته بود جوامع اصلاح طلب و احزاب ترقیخواه و طبقه جوان را بر آن داشت که شاید پیشرفت ملل مترقی در سایه رژیم جمهوری نصیب آنها شده پس در این موقع که سردار سپه میخواهد مملکت را اصلاح کند و تحولی بزرگ بوجود بیاورد چه بهتر که رژیم مملکت را هم عوض کند و شخص او بریاست جمهوری برگزیده شود تا طبقات ترقیخواه و آنها که تشنه اصلاحات و خواستار تحول و تمدن نو هستند بآرزوی خود برسند.

در این هنگام جنگ بین المللی پایان پذیرفته و رژیم بسیاری از کشورها تغییر یافته و از جمله ترکیه جوان پس از شکست امپراطوری عثمانی پدید آمده بود که اذهان عمومی را بیشتر بخود مشغول میداشت و جوانان را وادار به تفکر میساخت.

مسأله جمهوری و فعالیت روز بروز قوت میگرفت و در نتیجه مخالفان اصلاحات را بیشتر به تکیه و امید داشت بطوریکه مأموران خود را پیوسته باطراف میفرستادند و پیش از همه جا به مرکز گسیل میداشتند تا با تطمیع طبقات مرتجع مسأله جمهوری را بهانه ساخته مانع موفقیت سردار سپه بشوند شاید وضع بهمان حال بر ملال سابق باقی بماند.

این گفتگوها و فعالیت های دو جناح تا پایان سال ۱۳۰۲ ادامه داشت و بتدریج تحریکات مخالفان و دسته بندی های جبهه شناخته شده مؤثر واقع میشد و خود مشکلی تازه پدید می آورد و در واقع طبقات مرتجع هر روز سدی در مقابل پیشرفت سریع سردار سپه ایجاد میکردند ولی موفق نمیشدند و ناچار بسراغ طرح تازه ای میرفتند.





قیام عمومی برای «جمهوریت یا سلطنت» پهلوی

از جمله افرادی که در حضور سردار پهلوی هستند سلیمان میرزا اسکندری
وسید محمد علی خوشتری نیز مشاهده میشوند.

غوغای جمهوریت

* نهضت جمهوریت با آرامی و سرعت پیش میرفت ولی مخالفان با خرج پول و سوء استفاده از جهل عوام و طبقات ساده لوح ناکهان ندائی سر دادند که جمهوریت مخالف دیانت است و هر کس جمهوریت طلب باشد از دین برگشته و در نتیجه، باز در سیاست حریه‌ی دیانت را بکار بردند، بطوریکه در بعضی از ایالات طرفداران جمهوریت را با خنجر و کارد کشتند و در طهران هر روز جلو مجلس اجتماع کرده و میتینگ میدادند تا آنجا که اختلاف بین طبقه‌ی جمهورینخواه با مخالفان بیجائی رسید که در مملکت دودستگی پیدا شد و از آنجا که رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا سردار سپه با دودستگی و دوگانگی مخالف بود و از روز نخست معتقد بود که باید در سراسر مملکت يك اتحاد و یگانگی توأم با امنیت وجود داشته باشد تا موقعیت ملی نصیب گردد تا چار شخصاً در این امر دخالت کرد ولی اعلامیه‌ای از جمهوریت‌طلبان خواست که در این مورد صرف نظر کنند و سکوت اختیار نمایند و بآنها فهماند که ترقی و نهضت و پیشرفت و رسیدن بآرزوهای ملی با تغییر رژیم و انتخاب عناوین در نوع حکومت‌ها نیست بلکه ماهیت کار و عمل و تحصیل اصلاحات با قدرت و پیشرفت طبقه‌ی جوان و روشنفکر تحت هر عنوانی باشد حاصل میشود و سرانجام این اعلامیه در نیمه‌ی فروردین‌ماه سال ۱۳۰۳ صادر شد.

